کتابخانه آستانقدس

اسم کتاب: حق الیقین — فارسی
مصنف / مؤلف: ملا محمد باقر مجلسی
خطی: نستعلیق ۲۲ سطری
چاپی:
سال چاپ یا تحریر: آخر شعبان ۱۱۰۹ — عدد اوراق: ۲۸۲
جزء کتب: اخبار — شماره:
شماره عمومی: ۹۳۶۶ — شماره قبض:
واقف: حاج میرزا محسن اشرفزاده سبزواری — تاریخ وقف: تیر ۱۳۴۴
طول: ۳۰ — عرض: ۲۰ — گنجه:

کتاب مطالب حق الیقین و منهج العارفین من تالیف مولانا قطب المحققین اخوند ملا محمد باقر المجلسی رحمه الله

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله الواحد الفرد الصمد العلیم القدیر الذی لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر والصلوة علی اشرف العارفین و فخر النبیین و عترته الذین المعلی من الفضل و العلم و الیقین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین اما بعد

خامه شکسته زبان و بیان ابکم لسان تراب اقدام ارباب یقین و خادم اخبار ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین محمد باقر بن محمد تقی حشرهما الله مع موالیهما الاکرمین بر صفایح قلوب و صحایف ارواح طالبان مناهج حق و یقین تصویر و تحریر مینماید که چون بدلایل عقلیه و نقلیه ظاهر و هویدا گردیده که حق تعالی این جهان فانی را باعث بنا فرموده و انسان را که چشم و چراغ این جهان و علت غائی آفرینش است برای معرفت و عبادت خلق کرده است که باین دو قدم رفیع عروج بر معارج بهشت جاودانی نمایند و بلذات فانیه این دار غرور مغرور نگردیده بوسیله این دو حبل متین خود را بسعادات باقیه آخرت رسانند و از آیات و اخبار بسیار معلوم است که عبادت بدون معرفت که ایمان عبارت از آنست صحیح و مقبول نیست پس اول چیزی که بر مکلف واجب است تحصیل ایمان است و اکثر خلق ازین معنی غافلند و ارکان دین را نمیدانند و بعضی را که از ناقصی چند اخذ کرده اند بنظر تحقیق در آن نظر نکرده اند و بمحض تقلید اکتفا کرده قدم از درکه سافله گمان بدرجه عالیه یقین نگذاشته اند و اگرچه این حقیر در کتب مبسوطه عربیه و فارسی این مطالب عالیه را ببیانات وافیه و دلایل کافیه ایراد نموده ام اما اکثر خلق بسبب عدم اعتنا و اهتمام بامور دین

با قلت بضاعت یا وفور اشتغال باطله یا عدم قابلیت ادراک آنها از آنها انتفاع بسیاری نمی یابند لهذا اراده نمود که درین رساله مختصره کافیه عمده این مطالب عالیه را ببیانهای واضح قریب بافهام ایراد نماید و بتوفیق الله سبحانه فی الجمله بر وفق مراد بانجام رسید و مسمی بحق الیقین گردید و چون از برکات عهد و اوان و ثمرات امن و امان در ایام سعادت فرجام دولت عظمی و سلطنت کبرای اعلیحضرت شاهنشاه ملایک سپاه ظل الله سید و سرور سلاطین جهان باسط مهاد امن و امان مظهر الطاف ربانی مهبط فیوض سبحانی وارث ملک سلیمانی ملجا سلاطین کامکار ملاذ خواقین جم اقتدار چراغ دودمان مصطفوی نونهال گلستان مرتضوی انجمن افروز محفل عدل و داد شعله جانسوز نهال جور و بیداد ممهد اساس عدل و تمکین مشید بنای والای شرع مبین سلطان ستاره سپاه گردون بارگاه مصدوقه السلطان العادل ظل الله فایز بدرجه علیه ترفع درجات من نشاء مصداق کریمه یختص برحمته من یشاء اعنی السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان حمی ثالث اجداده الاکرمین شاه سلطان حسین بهادر خان مد الله ظلال اجلاله علی رؤس العالمین و متع المؤمنین ببقائه الی ظهور دولة خاتم الوصیین و علی آبائه الطاهرین الطیبین بود بنظر الهام منظر اشرف رسانید امید که بقبول طبع اقدس گردد و مثوبات آن بروزگار فرخنده آثار عاید گردد و چون ایمان عبارتست از تصدیق بوجود حق تعالی و صفات کمالیه و تنزیه او و اقرار بحقیت انبیاء علیهم السلام که از جانب حق تعالی برای تکمیل خلایق برانگیخته مبعوث گردیده اند خصوصا پیغمبر آخر الزمان محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و اقرار بانچه آنحضرت از جانب خدا آورده از ضروریات دین بتفصیل و آنچه ضروری نیست باجمال و اقرار بحقیت جمیع اوصیاء پیغمبران خصوصا دوازده امام که اوصیاء پیغمبر آخر الزمانند و اقرار بعدالت حق تعالی و منزه بودن او از افعال قبیحه و اقرار بحشر و معاد و توابع آن پس تحقیق این مطالب عالیه در چند باب میشود باب اول در اقرار بوجود حق تعالی و صفات کمالیه اوست و در آن چند فصلست فصل اول در اقرار بوجود صانع عالم است و آن از همه چیز هویدا تر است زیرا که هر که فکر کند در خلق آسمانها و زمین و آفتاب و ماه و ستارگان و بادها و ابرها و بارانها و کوهها و دریاها و حیوانات و خلقت بدن خود و روح و غرایب صنعتی که در هر یک از اینها بکار برده بیقین میداند که اینها خود بخود بهم نرسیده اند و کسی که اینها را آفریده مثل اینها نیست و کامل بالذاتست و هیچگونه نقصی در ذات و صفات او نیست و این دلیل اجمالیست که برای اکثر خلق کافیست و از دلایل تفصیلیه بچند دلیل قریب بفهم اکتفا مینماید دلیل اول

اگر هر مفهوم که آدمی تعقل آن کند یا آنست که نظر بذات آن بدون ملاحظهٔ امر خارجی و علتی بودن آن در خارج
واجب است او را واجب الوجود گویند یا آنکه نظر بذات او بودن او محالست او را ممتنع الوجود گویند یا نظر بذات او نه
واجب بودن او و نه ممتنع بودن او او را ممکن الوجود که بودن و نبودن هر دو نظر بذات او روا است پس اگر علتی
همرسانند موجود میشود و الا معدوم خواهد بود پس گوییم که شک نیست که در عالم موجودات هست اگر مجموع موجودات
در ممکنات و واجب الوجودی در میان آنها نباشد پس همه را که با هم ملاحظه کنی بمنزلهٔ یک شخص اند و عدم بر مجموع آنها
رواست و همچنانکه زید بی علت محالست که موجود شود زیرا اگر ترجیح بلا مرجح لازم می آید و آن ببدیههٔ عقل محالست هم
چنین موجود شدن این مجموع بدون علتی که خارج از آنها باشد محالست و آن علت باید موجود باشد زیرا که
بدیهی است که هر چیزی که خود موجود نباشد علت وجود دیگری نتواند شد و موجودی که خارج از جمیع ممکنات باشد
واجب الوجود است پس ثابت شد که واجب الوجود البته موجود است و اگر گویند هر یک از اجزا علت دیگریست
الی غیر النهایة و علت مجموع مجموع علل اجزاست گوییم که هر یک بشرط وجود علت واجب وجودش اما عدم او
یعنی مجموع با هر یک با عدم جمیع علل [illegible] ممکنست هرگاه واجب الوجودی نباشد پس ترجیح بلا مرجح لازم آید **دلیل دویم**
بعضی از محققین گفته اند که همچنانکه تواتر در محسوسات افادهٔ علم میکند از برای آنکه محالست عادة که این عدد کثیر اتفاق
کنند بر کذب یا حس همه غلط کند پس هرگاه جمیع انبیا و اولیا و عقلا اتفاق کنند بر وجود صانع عالم و وحدت
او و آنکه کاملست من جمیع الجهات و نقص بر او روا نیست البته آدمی را علم بهم رسد که این حق است و اینجماعت بسیار
اتفاق بر کذب نکرده اند و با این عقول کامله اتفاق بر غلط نکرده اند و ایضا اتفاق ایشان دلیل بر آنست که
با این مقدمات بدیهیه یا نزدیک ببدیهی بعد از تامل آنها و صحبت یکدیگر که را خطا در آنها نیست و این دلیل در
نهایت متانتست **دلیل سیوم** معجزاتیست که از پیغمبران و اوصیای ایشان صلوات الله علیهم ظاهر گردیده
مانند عصا را اژدها کردن و دریا را شکافتن و مرده را زنده کردن و کور را روشن کردن و ماه را دو نیم کردن و
آب بسیار از میان انگشتان یا سنگ کوچک جاری ساختن و امثال اینها چه بر هر عاقلی ظاهر است که اینها فوق
طاقت بشریت پس باید خدایی باشد که اینها را برای اظهار حقیت ایشان بر دست ایشان جاری کرده اند
و عوام بلکه اکثر خواص را دلیل اجمالی که از تفکر در غرایب صنع الهی در آفاق و انفس ظاهر میگردد و حق تعالی
و حق تعالی در اکثر قرآن مجید اشاره بآن فرموده کافیست بلکه علم بوجود صانع عالم بدیهی است و همه عقول بر آن

مفطور است چنانچه حق تعالی فرموده است که اگر از کافران سؤال کنی که کی آفریده است آسمانها و زمین را هر آینه
گویند خدا آفریده است و باز فرموده است که أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آیا در خدا شکی است
آفرینندهٔ آسمانها و زمین و ایضا فرموده است که دین حق فطرت خداست که مردم را بر آن مفطور و مخلوق کرده است
و لهذا پیغمبران که مبعوث گردیده اند مردم را امر بتوحید و یگانه پرستی و گفتن کلمهٔ لا اله الا الله نموده اند نه اقرار
بصانع و سبب این معنی آنست که همهٔ خلق در وقت الجا و اضطرار که دست ایشان از وسایل ظاهره کوتاه میگردد البته
پناه بصانع خود میبرند و اقرار مینمایند که خداوند یگانه دارند چنانچه این مضمون در احادیث معتبره وارد شده است
یکی از عارفان گفته اند اکثر کفار در جهالت اگرچه در ظاهر حال منکر وجود صانع بوده اند باطنا بتحقیق حقیقت و ثبوت
وجودش مقر و معترف اند و لهذا اختلاف در وجود مبدا از هیچ عاقل معتد به مروی نیست و توضیح کلام و
مرام آنکه باتفاق شرع و عقل و اقتضای برهان و نقل حضرت حق تعالی و تقدس از آن برتر و بزرگوارتر است
که کنه ذات او محاط عقل بشر گردد و اما بواسطهٔ ربط اضافی که میان مالک و عبد متحقق است و بجهت علاقهٔ افاضت
رحمت بغایت که زلال نوالش از ینابیع علم و حکمت و قدرت بمجاری حکمت و ارادت [illegible] جاری و روانست
جبلت و طبیعت مخلوقات مجبول و مفطور است بر اذعان و قبول صانع و از این جهت در احکام حدوث
و وقوع وقایع در وقت اضطراب بی سبق رویت روی استعانت و فزع بدرگاه آفریننده خود می آورد و توجه
طبعی که تامل و تکلف در آن نیست و این جهت الحالت مظهر استجابت دعا میباشد چنانچه کریمهٔ أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ
إِذَا دَعَاهُ بآن ناطق است و از عاج حیوانات عجم در گاه عروض خوف و گزند ایشان در حال استیلای
وهم و هراس تخفیف از این جبلت و لهذا طوایف مختلفه و امم متخالفه که در هر عهد و اوان و در هر دین از ادیان
بوده اند خلاف در وجود مبدا از هیچ عاقل مروی نیست بلکه محل خلاف احوال و اوصاف اوست
و فخر رازی از شخصی نقل کرده است که در بعضی از سنین خشکسال عظیم و قحط شدیدی بهم رسید و مردم از برای استسقا بصحرا
رفتند و دعا کردند و دعای ایشان مستجاب نشد آن شخص گفت در آن وقت بسوی بعضی از کوهها رفتم آهوی را
مشاهده کردم که از شدت عطش بسوی غدیر آبی رو به و چون بغدیر رسید از خشک دیدن آن تشنه و چند
مرتبه بجانب آسمان نظر کرد و سر را حرکت داد ناگاه ابری پدید آمد و بلند شد و آنقدر بارید که غدیر مملو گردید
و آب خورد و سیراب شد و برگردید و صاحب رسایل اخوان الصفا نقل کرده است که مکرر دیده ام که حیوانات در

در سالهای خشک سر بسوی آسمان بلند می کنند و طلب باران می کنند و از صیادی نقل کرده اند که گفت کاد کوهی
را دیدم که بچه خود را شیر میداد من چون متوجه شدم بچه را گذاشت و گریخت من بچه او را گرفتم چون نظر کرد و بچه را
در دست من دید مضطرب شد و رو بسوی آسمان کرد چنانچه گویا استغاثه بحق تعالی میکند ناگاه کودالی پیش
آمد و من در ان کودال افتادم و بچه از دست من رها شد و مادرش آمد و او را برد و انچه از احادیث در تقریب
درین باب وارد شده است ذکر انها درین مقام مناسب نیست پس معلوم شد که وجود صانع در وضوح و ظهور
بمرتبه ایست که بر حیوانات عجم نیز مخفی نیست **دوم** انکه حق تعالی قدیم است و ازلی و ابدیست و عدم بر ان
محالست و همیشه بوده است و همیشه خواهد بود زیرا که اگر حادث باشد و عدم و فنا بر ان روا باشد هر آینه محتاج بخالق
دیگر خواهد بود و واجب الوجود و صانع عالم نخواهد بود و باید دانست که وجود آن واجب و لازم ذات اوست
و محالست که از او منفک شود و جمیع عقول ارباب ملل مختلفه اتفاق کرده اند بر انکه او کامل من جمیع الجهات است
و عجز و نقص و فنا بر او محالست **سیم** انکه خدا قادر و مختار است و هیچ ممکن از تحت قدرت او بیرون نیست و چنان
نیست که زیاده بر انچه آفریده است نتواند آفرید بلکه مصلحت در خلق اینها بود و اگر خواهد اضعاف انچه آفریده است از
آسمانها و غیر آنها ایجاد میتواند کرد و اگر خواهد جمیع اشیا را معدوم میتواند کرد و فاعل مختار است و انچه کند باراده
و اختیار میکند و مجبور نیست در کارها و چنان نیست که تاثیر آن در اشیا بدون اراده باشد مانند سوختن آتش
و هر ممکنی را که اراده حق تعالی بایجاد آن تعلق گیرد البته موجود میشود چنانچه خود فرموده است إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا
أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ و این منافات ندارد با آنکه اراده حق تعالی تعلق بامور قبیحه نگیرد
و دلیل بر همه این آنست که مذکور شد که اتفاق کرده اند ارباب عقول با اهوای مختلفه بر انکه عجز و نقص بر صانع عالم روا نیست
چهارم انکه خداوند عالم عالم است بهر معلومی و تغیر در علم او نیست و علم او پیش از وجود آنها تفاوت
ندارد با علم او بعد از وجود آنها و در ازل میدانسته است انچه در ابد الاباد بهم میرسد و جمیع اشیا مانند ذرات هوا و قطرات
دریا و عدد مثقال کوهها و برگ درختان و ریگ بیابان و نفسهای جانوران نزد علم او هویداست زیرا که خالق همه
چیز اوست بی واسطه یا بواسطه و هر که باراده و اختیار و از روی حکمت چیزی را آفریند البته بان چیز و صفات و آثار
آن علم دارد و باید که تا علم او نباشد بنهایت ظهور ندارد دیگر انکه مجرد است و نسبت مجرد بهمه چیز مساویست دیگر انکه
چنانکه همه ممکنات از وجود او بهره یافته اند علم آنها و جمیع کمالات آنها باو منتهی میشود و کسی که همه علمها از او باشد جاهل

بچیز

بچیزی نباشد و جناب مقدس او اشاره بهمین دلیل در یک کلمه قرآن مجید فرموده أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ
اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ یعنی آیا نمیداند همه اشیا را کسی که همه چیز آفریده است و اوست لطیف یعنی مجرد و یا صاحب
لطف کامل و رحمت شامل بجمیع موجودات و حافظ و خالق و مربی همه اوست و بهمه منتهای مراتب کمال او خبیر
و داناست بخفایای امور و کسی که نیک تامل کند در غرایب صنع خالق عالم در آفتاب و ماه و ستارگان و حرکات
مختلفه آنها بر قانون حکمت و در تربیت نباتات و جمادات و رسانیدن هر یک بحد کمال آن و تشریح بدنهای انسان
و حیوانات و ترکیب اعضای اینها بیکدیگر و آلات و ادوات تغذیه و تنمیه و ادراکات حواس خمس ظاهره و باطنه
که چندین هزار سال حکما در آنها فکر کرده اند و کتابها در هر باب نوشته اند و بعشری از عشر آنها پی نبرده اند بعین
الیقین میداند که چنین خداوندی هیچ امر بر او مخفی نیست و از هیچ امر عاجز نیست و بر همه چیز قادر است و آیه کریمه اشاره
باینمراتب همه دارد و باید دانست که علم او ازلی و ابدیست و غافل نمیشود و سهو و نسیان و فراموشی در ان نمیباشد
و خواب و سنتی که مقدمه خوابست در آن محالست زیرا که اینها عجز و نقص است و او کامل من جمیع الجهات چنانچه
دانستی و هر گاه عموم علم و قدرت و تنزه او از ارتکاب امور قبیحه است بمعجزه حقیت پیغمبران علیهم السلام و اوصیای
ایشان ظاهر میشود چنانچه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی پس سایر صفات کمالیه باخبار ایشان و احتیاج آن
بدلایل عقلیه نیست و لهذا درین مقام کلام را بسط ندادیم **پنجم** انکه حق تعالی سمیع و بصیر است یعنی عالم است
بانچه شنیدنیست از آوازها و انچه دیدنیست بی آنکه او را آلت شنیدن و گوش بوده باشد و بی آنکه او را آلت
دیدن و چشم بوده باشد زیرا که اگر محتاج باینها باشد جسم مرکب خواهد بود و محتاج و ممکن خواهد بود و در کمال خود
محتاج بغیر خواهد بود و او کامل بذات خود است و علم او باینها موقوف بر وجود آنها نیست بلکه پیش از وجود آنها
و بعد از برطرف شدن اینها میداند بهمان نحو که در وقت وجود آنها میداند و این دو صفت بعلم بر میگردد
و چون حق تعالی خود را باین دو صفت ستوده جدا ذکر کرده اند شاید حکمتش آن باشد که در ضمن اینها رد حکما میشود
که خدا را عالم بجزئیات نمیدانند یا چون اکثر اعمال عباد که مورد تکلیفات الهی است از قبیل مسموعات و مبصرات است
این دو صفت را از مطلق علم تخصیص بذکر فرمود که ادخل در زجر ایشان از معاصی و ترغیب ایشان بطاعات بوده
باشد و بعضی این دو صفت را ورای صفت علم میدانند و ذکر آن ثمره ندارد **ششم** انکه حق تعالی حی است
یعنی زنده است و مراد از حیات صفتی است که از ان توانائی و دانائی آید و چون معلوم شد که حق تعالی عالم و

قادر است پس صفت حیات نیز او را خواهد بود و اما حیات در ممکنات بعارض شدن صفتی میباشد و در جناب مقدس الهی بذات
خود زنده است بدان آنکه صفته موجودی عارض او گردد و در حقیقت این صفت بعلم و قدرت بر میگردد **هفتم** آنکه
حق تعالی مرید است یعنی کارهای او باراده و اختیار صادر میشود نه مانند افعال اضطراریه که بدون اراده و اختیار صادر
مثل سوختن آتش و فرود آمدن سنگ از هوا و از ما فعلی که باختیار صادر شود اول تصور آن فعل میکنیم بعد از آن فایده
بران تخیل میکنیم و آن محرک ما میشود تا بحد عزم و جزم میرسد پس آن فعل از ما صادر میشود و در جناب مقدس الهی
چون اختلاف احوال و عوارض نمیباشد پس همان علمی که حق تعالی دارد که وجود فلان امر در فلان وقت برای نظام
عالم اصلح است سبب وجود آن میشود در آن وقت لهذا متکلمان امامیه گفته اند که اراده بعلم بر میگردد و علم با صلح
اراده است و در احادیث وارد شده است که اراده همان ایجاد است و از صفات فعل است و حادث است در این باب سخن
بسیار است و از برای مکلف همین بس است که بداند که افعال از حق تعالی باراده و اختیار و موافق حکمت و مصلحت است
و در آن افعال مجبور نیست **هشتم** آنکه حق تعالی متکلم است یعنی ایجاد حروف و اصوات مینماید در جسمی بی آنکه او را
عضوی و دهانی و زبانی بوده باشد چنانکه بقدرت کامله ایجاد سخن در درخت کرد و حضرت موسی شنید و ایجاد کلام
در آسمان میکند و ملائکه میشنوند و وحی می آورند یا ایجاد نقوش میکند در الواح سماویه و ملائکه میخوانند و وحی می
آورند یا ایجاد آنها در قلوب ملائکه و انبیا و اوصیا علیهم السلام می نماید و متکلم از صفات ذات الهی نیست که قدیم باشد
بلکه از صفات فعل است و حادث است زیرا که آنچه کمال حق تعالی است علم بآن معانی و حروف است و قدرت بر ایجاد حروف
و اصوات در هر چه خواهد و این دو صفت قدیمند و عین ذاتند و این صفت را جدا ذکر کرده اند برای آنکه بنای بعثت
انبیا و تکالیف حق تعالی و انزال کتب و وحیها الهی بر اینست و کلامهای خدا که قرآن مجید و سایر کتب آسمانیست
همه حادثند و علم حق تعالی بآنها قدیم است و آن غیر کلامست و کلام نفسی که اشاعره قائلند باطل است **نهم**
باید دانست که حق تعالی صادق است و کذب و دروغ مطلقا بر او روا نیست زیرا که عقل حکم میکند که کذب قبیح است
و او از قبایح منزه است و دروغ مصلحت آمیز که مدار اوست باعتبار ارتکاب اقل قبیحین است و این از عجز ناشیست
که قادر نیستیم که مفسده کلام راست را رفع کنیم و خدا بعجز موصوف نمیشود و ایضا اجماع جمیع ملیین و ارباب عقول
منعقد است بر آنکه حق تعالی صادق است در جمیع اقوال و کتب الهیه مشحونست بآن و از جمله ضروریات دین است
دهم آنکه صفات کمالیه الهی عین ذات مقدس اوست باین معنی که او را صفته موجودی نیست که قایم بهر ذات

مقدس

مقدس او باشد بلکه ذات او قایم مقام آن صفت است و همچنین در سایر صفات کمالیه ذات قایم مقام همه است و بغیر ذات
مقدس بسیط مطلق چیزی نیست زیرا که اگر صفتی زاید بر ذات باشد یا قدیم خواهد بود یا حادث و هر دو محالست زیرا
که اگر قدیم باشد تعدد قدما لازم آید و قدیمی بغیر خدا نمیباشد پس آن نیز خدای دیگر خواهد بود و اگر حادث باشد لازم
آید که واجب الوجود محل حوادث باشد و آن محالست چنانچه انشاء الله مذکور خواهد شد و ایضا لازم آید که حق تعالی
در کمال خود محتاج بغیر باشد و آن مستلزم نقص و عجز است چنانچه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده است
که من وصفه فقد قرنه و من قرنه فقد ثناه و من ثناه فقد جزاه و من جزاه فقد جهله یعنی هر که وصف کرد خدا را بصفات
زایده پس مقارن کرده است او را با صفات و هر که مقارن ساخت او را با صفات پس اعتقاد کرده بدو خدا یا بدوئی
در ذات خدا قایل شده و هر که این اعتقاد کرد خدا را صاحب جزوها دانسته و هر که این اعتقاد دارد خدا را نشناخته است
و ایضا فرموده است که اول دین شناختن خداست و کمال شناخت آنست که او را یگانه داند و کمال یگانه دانستن او
آنست که صفات زایده را از او نفی کند و در عدد صفات کمالیه الهی اختلاف کرده اند بعضی گفته اند علم است و قدرت
و اختیار و حیات و اراده و کراهت و سمع و بصر و صدق و کلام و ازلی بودن و ابدی بودن و بعضی ازین دو صفت
تعبیر بسرمدی کرده اند پس باید دانست که حق تعالی که عالم است و قادر و مختار و حی و مرید و کاره و سمیع و بصیر و
متکلم و صادق و ازلیت و ابدی و چون بعضی دیگر ازین صفات ببعضی دیگر بر میگردد و بعضی داخل صفات
ثبوتیه است در عدد آنها اختلاف کرده اند و همه بر میگردد بآنچه مذکور شد **باب دوم** در بیان صفاتی است
که از حق تعالی نفی باید کرد و در آن چند مبحث است **مبحث اول** آنست که او یگانه است و شریکی ندارد در خداوندی
و خلق اشیا چنانچه مجوس یزدان و اهرمن و نور و ظلمت قایل شده اند و نه در استحقاق عبادت و پرستیدن
چنانچه کفار مکه بتها را با خدا شریک کرده بودند در پرستیدن و سجده کردن و این مطلب باخبار جمیع انبیا و ضرورت
جمیع ادیان حقه ثابت شده است و بدیهه عقل معلوم است که نظام عالم وجود و انتظام احوال آن بدون وحدت آله
میسر نمیشود و هر گاه تعدد کدخدا در خانه و دو حاکم شهری و دو پادشاه در مملکتی باعث اختلال اوضاع آنها
گردد چون تواند بود که احوال آسمانها و زمین و کارخانه ایجاد با این وسعت بدو اله منتظم تواند شد بلکه بادنی
تاملی معلوم میشود که جمیع عالم باعتبار ارتباط اجزای آن بیکدیگر بمنزله یک شخص است و همچنین عقل تجویز نمیکند
که دو نفس متعلق بیک بدن باشد تجویز نمیکند که دو اله مدبر عالم باشد محقق دوانی گفته است که اگر کسی دیده تعبیر

و همه را بیک نهایت و کردسراپای عالم نگرد بر اندازه مفتتح آن که عالم روحانیست تا منتهای آن که عالم جسمانیست همه
بیک سلسله منسلک و منتظم و بعضی در بعضی فرو رفته و هر یک بتالی خود مرتبط چنانچه پنداری یکی است در انجا بصیرت
نافذه بهم نیست که مثل این ارتباط و التیام جز بوحدت صانع صورت انتظام نپذیرد چنانچه از ملاحظه صنایع صناع
متعدده مستبصر تیزهوش بر این معنی منکشف گردد که با وجود آنکه بحقیقت بوجه یکیست بنزد محققان اهل دانش و بینش
مقرر است که مؤثر حقیقی در همه اشیا جز ذات احد نیست بواسطه آنکه جامه صور صوری مختلف اند بسی منافرت و منافرت
میان مصنوعات ایشان ظاهر میگردد و از ملاحظه این معنی و اجزای آن متفطن هوشمند را معلوم گردد که اینچنین
وحدت و انتظام که در اجزای عالم واقعست جز بوحدت صانع آن نتواند بود چنانچه مضمون کریمه لَوْ کَانَ فِیهِمَا آلِهَةٌ
إِلَّا اللهُ لَفَسَدَتَا مبنی از آنست و اهل اعتبار را ادنی تنبهی کافیست إِنَّ فِی خَلْقِ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَاخْتِلَافِ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ لَآیَاتٍ لِأُولِی الْأَلْبَابِ تمام شد سخن محقق و از تحقیقات سابقه معلوم شد
هم چنانکه وجود صانع بدیهی و فطریست وحدت او نیز بدیهی و فطریست و همگی رو بیک آله دارند و همه یک درگاه
و اتفاق عقول مستقیمه بر این معنی واقعست و اکثر مجوس و ثنویه نیز دو اصل را یکی میدانند و میگویند نور و یزدان قدیم است
و ظلمت و اهرمن از و بهم رسیده اند و حادثست و قلیلی از ایشان بظاهر اظهار قدم هر دو میکنند و در باطن اکثر
نفی میکنند اذعان بوحدت مینمایند و ترهات واهیه ایشان را هر جاهلی که بشنود بطلان آنها را بالبدیهه میداند ذکر
آنها موجب تطویل کلام است و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است که اگر خدای دیگر میبود البته کتابها
و رسولان او نیز بنزد ما میآمد و این برهانیست قاطع زیرا که واجب الوجود باید قادر بر کمال و فیاض مطلق باشد
هر گاه یک خدا صد و بیست و چهار هزار پیغمبر برای معرفت و عبادت خود بفرستد و خلق را هدایت کند اگر العیاذ بالله
خدای دیگر میبود او نیز البته پیغمبری بفرستد برای شناسانیدن خود و عبادت خود بفرستد پس یا قادر نیست
و عاجز است یا حکیم نیست و بخیل و جاهلست و هیچیک از این صفات در واجب الوجود روا نیست و در این مطلب دلایل بسیار است
و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و اما آنکه بتها که جمادی چند اند که نفع و ضرری از ایشان متصور نیست یا مخلوقی
چند که مقهور و مغلوب حق تعالی اند مستحق عبادت باشند از آن واضح تر است که احتیاج ببیان داشته باشد
و نفی آن ضروری دین اسلام است دوم آنکه حق تعالی مرکب نیست و جسم و جوهر و عرض نیست و او را مکان و
جهتی نیست باید دانست که موجود یا مرکبست یا بسیط و مرکب آنست که اجزا داشته باشد یا در خارج مانند آدمی که مرکب است

از اعضا

٦

از اعضا و اخلاط بدنی و عناصر اربعه یا در ذهن مانند جنس و فصل و بسیط آنست که جزوی نداشته باشد و حق تعالی بسیط مطلق است
و او را جزوی نیست که اگر جزو داشته باشد محتاج بآن جزو خواهد بود در وجود و ممکن خواهد بود و جوهر نیست زیرا
که جوهر از اقسام ممکنست و او واجب الوجود بالذاتست و عرض نیست مانند سیاهی و سفیدی زیرا که عرض محتاج است
بمحل و هر محتاجی ممکن است و جسم نیست زیرا که جسم مرکبست از اجزا و مرکب محتاج است باجزا و در مکان و جهت
نیست زیرا که هر که در مکان و جهتست یا جسم است یا در جسم حلول کرده است و خدا منزه است از هر دو و حرکت و انتقال
از مکانی بمکانی یا از محلی بمحلی بر او محالست زیرا که اینها از لوازم جسم و جسمانیست سیوم آنکه صانع عالم مثل
ندارد چنانچه فرموده است لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ و شبیه و نظیر ندارد که در حقیقت ذات و کنه صفات با او شریک باشد
و شریکی و ضدی ندارد که با او معارضه تواند کرد و در آفریدن اشیا او معینی و یاوری نداشته و اعتقادی که بعضی
از غلات دارند که حق تعالی رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم را آفرید و خلق عالم را بایشان گذاشت کفر است
و خالق همه چیز بغیر افعال بندگان اوست چهارم آنست که صانع عالم دیدنی نیست و دیده سر ادراک او نتواند کرد
نه در دنیا و نه در آخرت و این ضروری دین شیعه است و آیات و احادیث بسیار بر این معنی وارد شده است و آنچه توهم می
کنند که بر خلاف این وارد شده است مأولست بادراک دیده دل چنانکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که
نمی بیند او را دیده ها بمشاهده دیدن ولیکن دیده است او را دلها بحقیقتهای ایمان و باید دانست که کنه ذات و صفات
کمالیه خداوند عالم را بغیر او کسی ندانسته اند و پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله که اشرف ممکناتست و افضل عارفانست
اقرار بعجز نموده و فرموده است که ما عرفناک حق معرفتک یعنی نشناختیم ترا سزاوار شناختن تو است و حق تعالی
فرموده است که مَا قَدَرُوا اللهَ حَقَّ قَدْرِهِ یعنی اندازه نکرده اند خدا را و تعظیم او نکرده اند چنانچه سزاوار
اوست و فرموده است که لَا تُدْرِکُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصَارَ یعنی ادراک نمیکنند
او را دیدها و او ادراک میکند دیدها را و در احادیث وارد شده است که یعنی دیده دلها ادراک نمیکنند کنه او را
چه جای دیده سر و ایضا بسایر حواس ظاهره ادراک او نتوان کرد یعنی شنیدن و بوییدن و لمس کردن و چشیدن
و بحواس باطنه نیز ادراک او نتوان کرد مانند وهم و خیال پنجم آنست که جناب مقدس الهی محل حوادث نیست
که احوال مختلفه بر او وارد شود مانند سهو و نسیان و خواب و بستگی و درماندگی و لذت و الم و درد و بیماری
و جوانی و پیری و لذت خوردن و آشامیدن و جماع کردن و محل هیچ مقوله از مقولات نه گانه عرض نیست زیرا

زیرا که اتصاف باین عوارض همه دلیل عجز و نقص و احتیاج است و حق تعالی از عجز و نقص و احتیاج مبراست و مجمل سخن درین باب آنست که آنچه از صفات کمالیه الهیست حادث نتواند بود و از او منفک نتواند شد مانند علم و قدرت زیرا که آنها حادث باشند حق تعالی پیش از عروض این صفات ناقص و عاجز و جاهل خواهد بود و اگر از او منفک شود بعد از آن ناقص خواهد بود و در هیچ حال نقص بر او روا نیست و اگر آنچه حادث میشود صفت نقص باشد عروض آن محال خواهد بود و آنچه از صفات ذات نیست و صفت فعل است حادث میتواند بود مانند خالق و رازق و محیی و ممیت زیرا که حق تعالی در ازل خالق نبود و الا باید که عالم قدیم باشد و خلق الهی همیشه بوده باشد و این صفت کمال حق تعالی نیست که از عدم آن نقص لازم آید بلکه آنچه صفت کمالست قادر بودن بر ایجاد است که در هر وقت که مصلحت داند ایجاد نماید و آن قدیمست و هرگز از حق تعالی منفک نمیشود و گاه باشد که دوام صفت فعل نقص حق تعالی باشد مثل آنکه هرگاه مصلحت در ایجاد زید در امروز نبوده باشد اگر پیش از امروز کند خلاف مصلحتست و موجب نقص است و همچنین زید را توانگر کردن هرگاه خلاف مصلحت باشد و بعمل آورد نقص او خواهد بود نه کمال او چنانکه گفته اند که صفت ذات آنست که حق تعالی بآن موصوف گردد و بضد آن موصوف نتواند بود و صفت فعل آنست که بآن صفت و بضد آن موصوف تواند بود اما اول مثل علم که علم الهی بهمه تعلق گرفته است و بجهل مطلقا موصوف نتواند بود و همچنین قدرت حق تعالی قادر بر هر ممکن هست و عجز را بهیچ وجه باو نسبت نتوان داد و دویم مثل خلق میتوان گفت که خدا هفت آسمان آفریده و زیاده از هفت آسمان چون مصلحت نبود خلق نکرد و زید را خلق کرد و پسر او را خلق نکرد و بزنده کردن موصوف گردیده و بمیرانیدن نیز موصوف گردیده و یکی را غنی و دیگری را فقیر کرده و هیچیک از اینها موجب تغیر در ذات مقدس او و نقص او نیست زیرا که کمال ذات مقدس و قدرت کامل و علم لایق و خیریت محض است و اختلاف در قابلیت مواد ممکنات و هر چیز را در خور قابلیت ماده و مصلحت نظام کل بهره از فیض شامل خود داده است و اگر زیاده از آن عطا فرماید فی نفس علم شامل او خواهد بود بجهل مصالح و صالح کل چنانکه شبیه از باران رحمت که میبارد همه یک نحو میبارد اما باعتبار اختلاف مواد قابلیات در یک زمین گل و سنبل سبز میباید و در یک زمین خار بمعیت از طاهر سبز میگرداند و در یک زمین اشجار و ثمار و در دیگری آثار و انهار بعمل می آورد و یکی نه آبادان سبز میگرداند و دیگری را خراب و ویران و همه از یک بارانست **بیت** هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست و در این رساله زیاده ازین مناسب

بر

نیست **ششم** آنست که جناب حق تعالی را نامهای مقدس بسیار است چنانچه فرموده است وَلِلّٰهِ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰی فَادْعُوهُ بِهَا یعنی خدا را نامهای بسیار نیکو هست پس بخوانید او را بآن نامها و اسمای بسیار در آیات و اخبار وارد شده است و احوط آنست که خدا را بغیر نامها که در آیات و اخبار وارد شده است نخوانند و حق آنست که نامها حرفی چند اند و مخلوق و حادثند و بعضی سنیان قایل شده اند که نامهای خدا عین اوست و انجیل بهدایت است و در اخبار وارد شده است که کسی که باین قول قایل شود کافر است و هر که عبادت [illegible] و معنی هر دو کند با خدا شریک قرار داده است و هر که عبادت کند ذاتی را که این نامها بر آن اطلاق میکنند خدا را بیگانگی پرستیده است **هفتم** آنکه حضرت حق تعالی با چیزی متحد نشود زیرا که اتحاد اثنین محالست و او را زن و فرزند نمیباشد و در چیزی حلول نمیکند چنانچه نصاری میگویند که حضرت عیسی فرزند خداست یا خدا در او حلول کرده است یا با او متحد شده است و اینها همه مستلزم عجز و نقص حق تعالی و کفر است و بعضی از صوفیه میگویند که حق تعالی عین اشیاست یا آنکه ماهیات ممکنات امور اعتباریه اند و عارض ذات حق تعالی شده اند یا آنکه خداوند عالمیان در عارف حلول کرده است و با او متحد میشود و همه این اقوال عین کفر و زندقه است و همچنین آنچه بعضی از غالیان شیعه گفته اند که حق تعالی در رسول خدا و ائمه علیهم السلام حلول کرده است یا با ایشان متحد شده است یا بصورت ایشان ظاهر شده است همه کفر است و ائمه از ایشان تبری کرده اند و ایشانرا لعنت کرده اند و امر بقتل بعضی ایشان نموده اند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام جمعی از ایشانرا بدود هلاک کرد **هشتم** آنکه حق تعالی در قدیم بودن شریک ندارد و هر چیز که غیر جناب مقدس اوست حادثست و جمیع ارباب ملل بر این معنی اتفاق کرده اند و اگر چه حدوث و قدم را در عرف حکما بر چند معنی اطلاق میکنند اما آنچه اتفاق ارباب ملل است آنست که آنچه غیر حق تعالیست وجودش ابتدائی دارد و ازمنه وجودش از طرف ازل متناهی است و بغیر حق تعالی وجودش ازلی نیست و این معنی اجماعی مسلمانان بلکه جمیع ادیان است و آیات و اخبار که دلالت صریح بر این معنی دارد بسیار است و فقیر در کتاب بحار الانوار قریب به سی حدیث از کتب معتبر خاصه و عامه درین باب ایراد نموده ام با ادله عقلیه و جواب شبه فلاسفه و در احادیث معتبره وارد شده است که هر که قایل شود بقدیمی غیر حق تعالی کافر است **باب سیوم** در بیان صفاتیست که متعلق است بافعال حق تعالی و در آن چند مبحث است **اول** آنکه مذهب امامیه آنست که حسن و قبح افعال عقلی است و مراد از حسن آنست که فاعل اگر آن فعل را بکند مستحق مدح و ثواب باشد و قبیح آنست که فاعل اگر آن فعل را بکند مستحق مذمت و عقاب باشد

و فعل را فی نفسه قطع نظر از وارد شدن شرع جهتی حسنی و قبحی میباشد که مستحق مدح و ثواب و مذمت و عقاب میگردد و آن
جهت را گاه هست که به بدیهه عقل همه کس میفهمند مانند نیکی راست گفتنی که نفع رساند و قباحت دروغ گفتنی که ضرر رساند و گاه
هست که بتأمل معلوم میشود مانند راستی که ضرر بجایی رساند یا دروغی که نفع رساند که علم بحسن و قبح آنها محتاج بنظر و فکر است و
گاه هست که عقول اکثر عاجز است از فهم آنها و لیکن بعد از ورود شرع حسن و قبح آنها پیدا اند مثل حسن روزه روز آخر
رمضان و قبح روزه روز اول شوال و اشاعره از اهل سنت میگویند که حسن و قبح افعال بامر و نهی شارع است هر چه را شارع
امر کرد حسن میشود و هر چه را نهی از آن کرد قبیح میشود پس اگر مردم را امر بزنا کند حسن میشود و اگر نهی از نماز کند قبیح میشود
و بطلان این مذهب قطع نظر از حکم عقل با آنچه از آیات و اخبار ظاهر است ظاهر میشود **دوم** آنکه صانع عالم فعل قبیح نمیکند
و محالست که از و صادر شود زیرا که فاعل قبیح یا عالم بقبح آن فعل نیست یا هست اما قادر بر ترک آن نیست یا محتاج است
بآن فعل قبیح یا قادر بر ترک آن هست و احتیاج بآن ندارد اما بعبث آن فعل میکند بنا بر اول جهل خدا لازم می‌آید
و بنا بر دوم عجز و بنا بر سیم احتیاج و بنا بر چهارم سفاهت و هر چهار بر حق تعالی محالست پس قبیح از و صادر نخواهد شد
سیم حق سبحانه و تعالی بندگان را بر افعال که باختیار ایشان نیست تکلیف ایشان نمیکند نه بفعل آنها و نه بترک آنها
و بندگان بفعل خود مختارند و خود فاعل فعل خود اند خواه طاعت باشد و خواه معصیت و کفر امامیه و معتزله باین
قول قایلند و اشاعره که اکثر اهل سنت اند میگویند فاعل همه افعال بنده خداست و بندگان مطلقا در آن اختیار ندارند
بلکه خدا بر دست ایشان جاری میکند و در آن فعل مجبورند اما بعضی از ایشان میگویند که اراده از بنده بمقارن آن
فعل میباشد اما آن اراده مطلقا دخلی در وجود آن فعل ندارد و این مذهب باطلست بچند وجه **اول** آنکه ما ببدیهه
عقل و وجدان خود می‌یابیم که فرقست در میان افعال ما حرکت رعشه که بی اختیار ماست و حرکت کتابت که باختیار
خود میکنیم و هم چنین فرق می‌یابیم میان کسی که از بام بزیر افتد یا کسی که از بام بزیر آید و اگر هیچ فعل باختیار ما
نباشد باید که اصلا فرق نباشد میان افعال ما **دوم** آنکه حق تعالی امر کرده است بطاعت و وعده ثواب بر آن
کرده است و نهی کرده است از معصیت و وعید عقاب بر آن نموده است پس اگر افعال عباد باختیار ایشان نبوده باشد
تکلیف کردن ایشان و عقاب کردن بر عصیان ظلم و قبیح باشد مثل آنکه کسی دست و پای غلام خود را ببندد و بگوید
برو و فلان چیز را بیاور و او را بزند که چرا نیاوردی یا بگوید باسمان برو و بزند که چرا نرفتی و دانستی که فعل قبیح
بر خدا لازم نیست و کیست ظالمتر از کسی که کفر و معصیت را بر دهن و دل و زبان کسی بی اختیار او جاری کند

و او را ابد الآباد در جهنم بسوزاند و خود در بسیار جایی در قرآن مجید میفرماید که خدا ظلم کننده نیست بر بندگان **سیوم**
آنکه حق تعالی در مواضع بیشمار از قرآن مدح مقربان بارگاه احدیت کرده است بر طاعت و ذم مردودان درگاه عزت
نموده بر کفر و معصیت اگر ایشان فاعل فعل خود نباشند مدح و ذم ایشان سفاهت و بیخردی خواهد بود و بر خدا
محالست و بدانکه در احادیث بسیار وارد شده است که نه جبر است که ایشان را بر افعال جبر کرده باشند و نه تفویض است که
ایشان را بخود گذاشته باشند بلکه امریست میان این دو امر و گفته اند که مراد آنست که خدا جبر نکرده است بنده را
و بنده فعل را باراده خود کرده است اسبابش همه از خداست مانند اعضا و جوارح و قوای بدنی و روحانی و آلات
و ادواتی که در فعل در کارست از جانب خداست و امر بین الامرین اینست و حق آنست که مدخلیت حق تعالی در اعمال
عبد زیاده از اینست زیرا که هدایات خاصه و توفیقات خدا برای کسی که مستحق آنها باشد به نیات و اعمال حسنه او دخلیت
در فعل طاعات و خذلان خدا و وا گذاشتن او را بخود دخلیت در فعل معاصی اما هیچیک بحدی نمیرسد که سلب اختیار از او
بشود و او مضطر باشد در فعل یا ترک مانند آقایی که دو غلام داشته باشد و هر دو را بکاری فرموده باشد مثل
آنکه بهر دو بگوید که ببازار بروید و فلان متاع را از برای من هر یک بخرید و هر یک که این کار بکند صد دینار بدهیم
و هر یک که نکند ده تازیانه باو میزنم اگر بهمین اکتفا کند در باب هر دو و یکی بکند و یکی نکند آنکه کرده است مستحق صد
دینار است و آنکه نکرده است مستحق ده تازیانه است اگر یک غلام فرمان بردارتر است و خدمات بیشتر کرده است او را
دوستتر میدارد و بعد از آنکه بهر دو آن تکلیف کرده است و حجت اتمام کرده او را بتنهایی می‌طلبد ملاطفتها و مهربانیها
میکند و تاکید میکند که البته فردا آن خدمت را بکن و طعام از برای او میفرستد و الطاف زیاده نسبت بآن غلام
میکند و فردا این غلام این خدمت میکند و آن دیگر نمیکند اگر این را صد دینار بدهد و آن را ده تازیانه بزند هیچکس او را
مذمت نمیکند زیرا که نه این غلام در کردن مجبور شده است و نه آن در نکردن و هر دو باختیار خود کرده اند و حجت آقا
بر هر دو تمام است مفید مدخلیت حق تعالی در اعمال عباد از آیات و اخبار معلوم میشود و بهمین قدر اکتفا باید
کرد و خوض بسیار در این مسئله نباید کرد که در غایت اشکالست و محل لغزش اقدامست و نهی بسیار در اخبار از تفکر در
این مسئله وارد شده است **چهارم** آنست که لطف حق تعالی واجبست بحکم عقل و لطف امریست که مکلف را نزدیک
گرداند بطاعت و دور گرداند از معصیت مانند فرستادن پیغمبران و نصب کردن امامان و وعده و وعید و ثواب
و عقاب و امثال اینها **پنجم** آنکه حق تعالی حکیم است و کارهای او منوط بحکمت و مصلحت است و فعل عبث و بی

فایده از و صادر نمیشود و او را در افعال اغراض صحیحه و حکمتهای عظیم منظور میباشد و لیکن غرض در افعال الهی عاید بمکلفان
میگردد و غرض او تحصیل نفع از برای خود نیست و بر این قول اتفاق کرده اند امامیه و معتزله و حکما و اشاعره گفته اند که افعال
خدا معلل باغراض نیست و آیات و اخبار بسیار بر بطلان این قول دلالت میکند و اکثر امامیه را اعتقاد آنست که آنچه
اصلح باشد از برای خلق در نظام عالم فعلش بر حق تعالی واجبست و بعضی از متکلمین را اعتقاد آنست که میباید فعل الهی
متضمن مصلحت باشد و اصلح بودن ضروری نیست و ظاهر انکار کردن در این مسأله نیز ضرور نیست **باب چهارم**
در مباحث نبوت است و در آن چند مقصد است **اول** آنکه امامیه را اعتقاد آنست که بعثت پیغمبران بر حق تعالی واجبست
عقلا زیرا که لطف بر خدا واجبست و باجماع شیعه و نصوص متواتره جمیع انبیا از اول عمر تا آخر عمر معصومند از
گناهان کبیره و صغیره عمدا و سهوا و در این باب ادله عقلیه و نقلیه قایم است و سهو و نسیان بر ایشان در تبلیغ رسالت
و وحی البته جایز نیست و الا بر قول ایشان اعتماد نتوان کرد و اما در غیر آن در امور عادیه و عادات بایشان سهو
میان علمای امامیه هست که جایز نیست و بعضی دعوی اجماع کرده اند و ابن بابویه و بعضی از محدثین گفته اند که سهو شیطانی
بر ایشان جایز نیست اما جایز است که حق تعالی ایشان را سهو بدارد از برای مصلحتی چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
در نماز ظهر یا عصر سهو کرد و در تشهد اول سلام گفت و چون بخاطر آنحضرت آوردند برخاست و دو رکعت دیگر کرد
و گفته اند حق تعالی برای شفقت بر امت چنین کرد که اگر کسی در نماز سهو کند مردم او را سرزنش نکنند و دیگر
آنکه در شأن ایشان گمان خدائی نکنند و اکثر علما این سهو را واقع نمیدانند و احادیث که در این باب وارد شده است حمل
بر تقیه کرده اند و باید دانست که معصوم در ترک گناه مجبور نیست و لیکن حق تعالی لطفی چند نسبت باو میکند که او
باختیار خود ترک معصیت کند یا آنکه بسبب قوت عقل و فطانت و ذکا و کمال اهتمام در طاعت حق تعالی
و تصفیه باطن از اخلاق ذمیمه و تحلیه آن باخلاق حسنه بمرتبه رسد که محبت جناب مقدس الهی در دل او مستقر
گردد و از قید شهوات نفسانی و خیالات شیطانی رهائی یابد و پیوسته مشغول مطالعه جمال حق باشد و جلال و عظمت الهی
بر دل او جلوه کند پس بسبب کمال معرفت پیوسته خود را منظور نظر پروردگار خود داند و غیر آنچه رضای محبوب او
در آنست بر گرد خاطرش نگردد و اگر ناگاه خیال معصیتی در خاطر او در آید ملاحظه جلال الهی نگذارد که پیرامون گردد
و از حیا شرم کند از آنکه در حضور چنین خداوند جلیلی که پیوسته مراقب اوست مرتکب معصیت او گردد و این
اسباب معصیت از و صادر نخواهد شد و اگر چنین باشد که جمعی گمان کرده اند که حق تعالی او را مجبور سازد

بر ترک

بر ترک معصیت هر آینه عصمت برای او کمال نخواهد بود و بر ترک آن ثوابی نخواهد داشت و بدانکه آیات و اخباری
که موهم صدور معصیت است از انبیا علیهم السلام ماول است بارتکاب مکروه و ترک اولی و چون نسبت بجلال ایشان
این نیز عظیمست تعبیر از آن بمعصیت نموده اند و وجوه دیگر دارد که در حیات القلوب ذکر کرده ام و آنچه در تفاسیر
و تواریخ ذکر کرده اند از قصص انبیا علیهم السلام که متضمن خطای ایشانست اکثر از موضوعات و مفتریات سنیانست
که از کتب یهود برداشته اند و برای آنکه خطاهای خلفای جور خود را هموار کنند در کتب خود ایراد نموده اند و جمعی از
ناقصان شیعه نیز آنها را در کتب خود ذکر نموده اند و احادیث بر رد آنها از طرق اهل بیت علیهم السلام بسیار است
که در کتب عربی و فارسی ایراد نموده ام و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و پس بر آنها اعتماد نباید کرد **دویم**
طریق دانستن حقیقت پیغمبران معجزه است زیرا که هر که دعوی مرتبه بلندی کند بمحض دعوای او باور نتوان کرد چنانچه
گفته اند **شعر** ای بسا ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نباید داد دست مثل آنکه شخصی دعوی کند که من از جانب
پادشاه بر شما حاکم باید اطاعت من کنید بمحض گفته او کسی از و قبول نمیکند تا حجتی از جانب پادشاه بیاورد
رقمی یا نشانی که مخصوص پادشاه باشد و معجزه مثل آنست زیرا که معجزه فعلیست که بشر از اتیان بآن عاجز باشد
و بر خلاف مجرای عادت باشد و مقارن دعوای پیغمبری ظاهر شود پس اگر فعلی باشد که از بشر صادر شود آن معجزه
نیست مانند صنایع غریبه و حیل ارباب شعبده و اگر فعل خدا باشد و موافق عادت باشد معجزه نیست مثل آنکه در وقت
طلوع آفتاب معجزه من آنست که آفتاب بحال طلوع میکند و اگر مقارن دعوای پیغمبری نباشد اثر کرامت میگویند
نه معجزه مثل مائده حضرت مریم و هرگاه شخصی دعوی پیغمبری کند و گوید خدا مرا برای ریاست دین و دنیای خلایق
فرستاده و دلیل من اینست که حق تعالی باشاره من ماه را دو نیم میکند یا این مرده را زنده میکند و در همان وقت
آن امر واقع شود البته میدانیم که او راست میگوید زیرا که خدا بر همه چیز قادر است و علمش بهمه چیز احاطه کرده است
چنانچه بیان کردیم پس اگر العیاذ کاذب باشد دعوای او قبیح خواهد بود و اطاعت ما او را قبیح پس خدا اغرای
همه بر قبیح کرده خواهد بود و این قبیح است و قبیح بر خدا محالست چنانکه معلوم شد و باید که معجزه بر طبق مدعا باشد
تا دلالت بر صدق پیغمبر کند و اگر موافق نباشد دلالت بر کذب صاحبش کند چنانکه نقل کرده اند که مسیلمه کذاب
که دعوی پیغمبری میکرد باو گفتند که محمد ص برای کوری دعا کرد روشن شد و کسی را طلب کرد که یک چشمش کور
بود دعا کرد چشم صحیحش نیز کور شد و گفتند که محمد آب دهان مبارک در چاهی انداخت که خشک شده بود

که خشک شده بود آن چاه پر آب شد آن ملعون در چاه کم آبی آب دهان افکند خشک شد و این معجزه مکذبه خوانند

سیوم باید که پیغمبر افضل از جمیع امت باشد و اعلم از همه باشد زیرا که تفضیل مفضول عقلا قبیح است و باید که عالم باشد بجمیع علومی که امت او بآنها محتاجند و باید بصفات کمال موصوف باشد مانند کمال عقل و زیرکی و فطانت و قوت رای و عفت و شجاعت و کرم و سخاوت و ایثار دیگران بر خود و عزت در دین و رفق و رحم و مروت و تواضع و نرمی و مدارا و ترک دنیا و رعایت صلحا و علما و اهل دین و منزه باشد از صفات ذمیمه مانند کینه و بخل و حسد و حرص و محبت دنیا و حب مال و جاه و کج خلقی و جبن و امراضی که موجب نفرت خلق باشد مانند خوره و پیسی و کوری و کری و لنگی و امثال اینها از قدح در نسب که ولد الزنا و شبهه نباشد و پدرانش دنی نباشند بلکه صفتهای دنی نداشته باشند مثل جولایی و حجامی و حمامی و بیطاری و کارها که منافی مروت باشند از او صادر نشود مانند چیزی خوردن در میان بازارها در حال راه رفتن و امثال اینها و این امور را بعضی از علما ذکر کرده اند و در بعضی سخن هست و پدران پیغمبر ما نیز که از اجداد رسول صلعم بودند همه مسلمان بودند چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد اما پدران بسیاری پیغمبران اگرچه از کلام بعضی ظاهر میشود که باید مسلمان باشند اما نزد بنده ثابت نیست و دلیل عقلی و نقلی بر آن قایم نشده و بعضی از اخبار که در باب حضرت خضر و عزیر وارد شده است دلالت بر خلافش دارد و توقف درین باب اولیست

چهارم علمای امامیه اتفاق کرده اند بر آنکه انبیا و ائمه صلوات الله علیهم افضل اند از جمیع ملائکه و بر این مضمون احادیث بسیار است و ادله عقلیه نیز بسیار گفته اند و میان متکلمان خلاف بسیار درین مسئله هست و عدد انبیا علی نبینا و آله و علیهم السلام ثابت نیست و مشهور صد و بیست و چهار هزار است مجملا اعتقاد باید کرد که جمیع انبیا و اوصیای ایشان بر حق اند و آنچه در قرآن مجید وارد شده است و نبوت ایشان ضروری دین اسلام شده مانند حضرت آدم و شیث و ادریس و نوح و هود و صالح و شعیب و ابراهیم و لوط و موسی و عیسی و اسمعیل و اسحاق و یعقوب و یوسف و داود و سلیمان و ایوب و یونس و الیاس اقرار به نبوت و حقیت ایشان واجب است و هر که انکار یکی از ایشان کند کافر است و تفاوت در مراتب فضل ایشان بسیار است و افضل از همه پنج نفرند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله است و بعد از آن حضرت ابراهیم از سایر انبیا افضل است و فرق میان نبی و رسول به وجوه مختلفه کرده اند بعضی گفته اند رسول آنست که ملک در بیداری بر او ظاهر نازل شود و نبی آنست که در خواب بر او نازل شود و بعضی گفته اند رسول آنست که مبعوث شود بر جماعتی و نبی شامل آن هست که بر کسی مبعوث

نباشد

نباشد و بعضی گفته اند رسول آنست که کتابی یا شریعتی داشته باشد و نبی شامل آنست که حافظ شریعت دیگری باشد و در احادیث معتبره وارد شده است که پیغمبران چهار قسم اند پیغمبری بود که بر خود مبعوث بوده است و بر دیگری مبعوث نبوده است و پیغمبری بوده است که در خواب میدیده است و صدای ملک را می شنیده است و بیداری ملک را نمیدیده و مبعوث بر احدی نبوده است و بر او امامی بوده است یعنی تابع پیغمبر دیگری بوده است مثل لوط که تابع ابراهیم بود و پیغمبری بود که در خواب میدیده و صدای ملک را می شنیده است و ملک را میدیده است و بر گروهی مبعوث بوده است اما تابع شریعت پیغمبر دیگری بوده است مثل یونس و آنکه خواب نه بیند و صدا نشنود و ملک را در بیداری نه بیند و خود صاحب شریعت باشد او امام است و در احادیث معتبره وارد شده است که نبی آنست که در خواب می بیند و صدای ملک را می شنود اما ملک را در بیداری نمی بیند و رسول آنست که صدا میشنود و در خواب ملک را می بیند و در بیداری ملک را می بیند و امام صدای ملک را می شنود و او را نمی بیند و بدانکه خلاف کرده اند در آنکه آیا از جن پیغمبری مبعوث شده یا نه و اکثر انکار کرده اند و بعضی گفته اند پیغمبری یوسف نام بر ایشان مبعوث گردید و آن ثابت نیست و توقف در این مقام اولی است

پنجم در بیان حقیت پیغمبری محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف و دلیل بر پیغمبری او آنست که دعوای نبوت نمود و معجزات باهره بسیار بر طبق دعوای خود ظاهر ساخت و هر دو متواتر است اما دعوای پیغمبری پس همه ارباب ملل و نحل قایلند که او دعوای پیغمبری کرد و اما معجزه پس معجزات آنحضرت زیاده از حد و احصاست بلکه جمیع اقوال و افعال و اخلاق آن حضرت معجزه بود و معجزات آن حضرت بر دو نوع است اول قرآن مجید است و آن متواترترین معجزات آنحضرت است که تا روز قیامت باقیست و در هر زمانی که پیغمبری مبعوث میشد غالب معجزه او از جنس آن فنی بود که در آن زمان شایع تر بود و اهل آن زمان در آن ماهرتر بودند تا آنکه حجت بر ایشان تمامتر باشد چنانچه در زمان حضرت موسی علیه السلام چون مدار بر سحر بود حق تعالی عصا و ید بیضا و امثال آنها داد که قوم او از اتیان بمثل آنها عاجز شدند با آنکه در آن جنس ماهر بودند و در زمانی که حضرت عیسی علیه السلام مبعوث شد چون امراض مزمنه بسیار بود و طبیبان حاذق مانند جالینوس و امثال او بودند پس حضرت معجزه زنده کردن و کور روشن کردن و خوره و پیسی را شفا دادن و امثال اینها آورد که شبیه بفعل ایشان بود اما از نوع فعل بشر نبود و در زمانی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مبعوث گردید در میان عرب چون مدار بر فن فصاحت و بلاغت بود و اشعار و سخنان فصیح بلیغ می آوردند و خطبه

آورده اند و باین فخر میکردند حضرت قرآن مجید را آورد و تحدی نمود و فرمود که اگر در پیغمبری من شک دارید مثل این قرآن را بیاورید
ایشان عاجز شدند و نتوانستند آورد پس فرمود که ده سوره از مثل این قرآن بیاورید و نتوانستند پس فرمود که یک سوره
مثل این قرآن بیاورید و ایشان متوجه شدند و اتفاق کردند و مثل سوره کوچکی بیاورند و بآن حرصی که در تکذیب
آن حضرت داشتند و ارتکاب جنگهای عظیم و کشته شدن و اسیر شدن کردند و آنچه از ایشان خواسته بود بیاورند
اگر قادر بودند البته می آوردند با وفور فصحا در میان ایشان و علما و دانایان در میان اهل کتاب و در زمانهای بعد از آن
تا حال با آنکه در همه اعصار دشمنان آنحضرت اضعاف دوستان آنحضرت بوده اند بیاورند و نتوانستند آورد
پس معلوم شد که از جنس فعل بشر نیست و فعل خالق بشر است اگر آنحضرت پیغمبر نبود حق تعالی چنین امری را بر زبان او جاری
نمیکرد و الا اغرای بر کذب و دروغ و اضلال خلق و انواع قبایح لازم می آید و آن قبیح است و از جناب حق تعالی
اتیان بقبیح محالست در وجه اعجاز قرآن مجید خلافست که آیا از غایت فصاحت و بلاغتست یا آنکه هر گاه اراده معارضه
میکردند حق تعالی صرف قلوب و سد اذهان ایشان مینمود که اتیان نمی توانستند نمود و اگرچه اعجاز بهر دو وجه
حاصل میشود و لیکن حق آنست که اعجاز از چندین وجه بود **اول** از جهت فصاحت و بلاغت و تفاوت که هر عجمی
که قرآن را بشنود امتیاز او از سخنان دیگر میفهمد و هر فقره از آن که در میان کلام فصیحی واقع شود مانند یاقوت
رمانی در لعل بدخشانی میدرخشد و جمیع فصحای عربان و بلغای قحطان اذعان بفصاحت و بلاغت آن نموده اند
و روایت کرده اند که هر که مثل لبید بن ربیعه با شعر فصیحی میگفت برای مفاخرت بر کعبه میاویخت و چون آیه
وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي نازل شد همه از بیم رسوائی در شب آمدند و قصیدهای
خود را برگرفتند و پنهان کردند **دویم** از جهت غرابت اسلوب که هر چند کسی تتبع کلام بلغای اهل لسان از فصحا و
شعرا و خطبای ایشان نماید قریب باین نظم عجیب و شبیه باین اسلوب غریب نمی یابد و جمیع بلغای آن زمان از غرابت آن
متعجب و حیران بودند **سیوم** عدم اختلاف چنانچه حق تعالی فرموده است وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ
لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا یعنی اگر قرآن از نزد غیر خدا بود هر آینه می یافتند در آن اختلاف بسیار
زیرا که از بشر هر کلامی باین طول صادر شود نمیشود که مشتمل بر تناقض و اختلاف بسیار نباشد از دو جهت
یکی از جهت اختلاف حکم و مضمون خصوصا وقتی که انشا کننده آن سخن صاحب خط و سواد نباشد و دیگر آیه و سوره
سوره نویسند و اکثر نویسندگان منافقان و دشمنان او باشند دیگر اختلاف در فصاحت زیرا که قصاید

وخطب

و خطب افصح فصحا اگر یک فقره اش فصیح است فقره دیگر فصیح نیست و اگر یک بیت عالیست بیت دیگر واهی است و اگر
یکجزوش در نهایت خوبیست جزو دیگر لهو و باطل و ترزیق است و کلامی که از اول تا آخر همه در اعلا درجات بلاغت بوده باشد
و همه بر حقایق و معارف مشتمل باشد صادر نمی گردد مگر از کسی که هیچگونه اختلاف در ذات و صفات و احوال و افعالش
نیست **چهارم** از جهت اشتمال بر معارف ربانی زیرا که در آن وقت در میان خصوصا اهل که علم برطرف شده بود و آن
حضرت پیش از بعثت با هیچیک از علمای اهل کتاب و غیر ایشان معاشرت نفرموده و مسافرت ببلاد دیگر بسیار ننموده که طلب
علم کند و آنچه حکما در چندین هزار سال در معارف الهی نقل کردند در هر سوره و آیه با حسن وجوه بیان فرموده و امری که منافی
عقول سلیمه و افهام مستقیمه باشد مطلقا در آن نیست و ببرکت آنحضرت طایفه عرب که بعد از همه علم و ادب شهره آفاق
بودند از وفور علم و محاسن آداب و مکارم اخلاق مغبوط ساکنان سبع طباق گردیدند و علمای جهان در کتب علم و
ایمان محتاج ایشان شدند **پنجم** از جهت اشتمال بر آداب کریمه و شرایع قویمه زیرا که در مکارم اخلاق آنچه حکما و علما در آنها
فکر کرده بودند در هر سوره اضعاف آن بیان شده و در شریعت قانونی چند برای انتظام احوال عباد و رفع نزاع و فساد
و معاملات و مناکحات و معاشرات و حدود و احکام و حلال و حرام مقرر کرده اند که در هر باب هر چند علمای زمان
و عقلای جهان تفکر نمایند خدشه در آن نمیتوانند یافت و در هیچ امر قاعده بهتر از آنچه در کلام معجز نظام و شریعه سیدانام
علیه و علی آله السلام مقرر گردیده نمیتوان ساخت و اگر کسی بعقل خود رجوع نماید میداند که معجزه ازین عظیم تر نمیباشد **ششم**
از جهت اشتمال بر قصص انبیای سالفه و قرون ماضیه که در آن زمان مخصوص اهل کتاب بود و دیگران را خصوصا اهل مکه
اطلاع نبود و بنحوی بیان فرموده که با وجود معاندان بسیار خصوصا اهل کتاب نتوانستند که تکذیب آنحضرت نمایند در هیچ جزوی
از اجزای آن قصهها مخالف مشهور میان ایشان بوده حقیقت از ایشان ظاهر گردیده مانند کشتن و بر دار کشیدن
حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام و آنچه در کتب ایشان بود برای مصلحه مخفی میداشتند بر ایشان ثابت گردانیده مانند
قصه سنگسار و حلال بودن گوشت شتر و غیر اینها که تفصیل در کتاب حیات القلوب ایراد نموده ام **هفتم** از جهت خواص
سور و آیات کریمه است که شفای جمیع دردهای جسمانی و روحانی و رفع مشکلات نفسانیه و وساوس شیطانیه
و امن از مخاوف ظاهری و باطنی و دشمنان اندرونی و بیرونی در آیات و سور قرآنی هست و بتجارب صادقه معلوم
گردیده و تاثیرات قرآن مجید را در جلای قلوب و شفای صدور و ربط بجناب مقدس ربانی و نجات از سورت
مشتهیات نفسانیه زیاده از آنست که صاحب دلی انکار آن نماید یا عاقلی را در آن مجال تاملی باشد **هشتم**

از جمله اشتمال قرآن مجید است بر اخبار غیبیه که غیر حق تعالی را بر آنها اطلاعی نیست و آنها زیاده بر آنست که احصا توان نمود و آن
بر دو قسم است اول آنست که در بسیاری از آیات کریمه خبر داده است بآنچه از کافران و منافقان در خانهای خود
می‌گفتند با یکدیگر راز نهان می‌ساختند یا در خاطرهای خود میگذرانیدند و بعد از خبر دادن تکذیب آن حضرت میکردند
و اظهار ندامت و انابت میکردند و چون سخنی می‌گفتند خایف میشدند و میگفتند درین ساعت جبرئیل بآنحضرت خبر خواهد داد
ازین نوع بسیار است و اکثر را در حیات القلوب ایراد کرده‌ام دوم آنست که در بسیاری از آیات کریمه خبر داده است
بامور آینده که غیر خدا را بر آنها اطلاعی نیست پیش از وقوع آنها مگر بوحی و الهام الهی مانند خبر دادن از عدم ایمان ابولهب
و جمعی دیگر و خبر دادن از مذلت یهودان تا روز قیامت و چنان شد تا حال پادشاهی در میان ایشان بهم نرسیده و در
هر شهر و دیاری ذلیل‌ترین اهل روزگارند و بمذلت ایشان مثل میزنند و خبر دادن از فتح بلاد از برای اهل اسلام و خبر
دادن از دخول بمکه معظمه برای عمره از فتح مکه مشرفه و برگشتن حضرت بسوی آن بلده طیبه و خبر دادن از عصمت حضرت
رسول از شر مردم و خبر دادن از غلبه رومیان بر گبران عجم و خبر دادن در سوره کوثر از کثرت اولاد و اتباع آنحضرت
و بر فنا دادن بنی امیه و نسل آنها که حضرت را ابتر گفتند و خبر دادن از عدم آرزوی یهودان مرگ را و چنان شد و اکثر
در حیات القلوب مذکور است دوم در بیان سایر معجزات آنحضرتست بدانکه حق تعالی هیچ پیغمبری را معجزه
عطا نکرده است مگر آنکه مثل آن و زیاده بر آن بآنحضرت عطا کرده است و معجزات آنحضرت را احصا نتوان کرد و زیاده
از هزار معجزه در سایر کتب ایراد کرده‌ام و سایر معجزات چند قسم است اول معجزات بدن شریف آنحضرتست و آن
بیست و چهار معجزه است اول آنکه پیوسته نور از جبین مبین آن معدن نبوت بر در و دیوار میتابید و گاه دست
مبارک را بلند میکرد و انگشتان منورش مانند ده شمع روشنی میداد دوم بوی خوش آن حضرت بود چنانچه هر راه که
آنحضرت از راهی میگذشت تا دو روز و زیاده هر که از آن راه میگذشت میدانست که حضرت از آن راه تشریف شریف
برده اند از عطر او و از عرق او جمع میکردند و بهترین عطرها بود و داخل عطرها میکردند و دلو آبی نزد آنحضرت
آوردند کف آبی در دهان مبارک کرد و مضمضه کرد و در دلو ریخت آن آب از مشک خوشبوتر شد سوم
آنکه چون در آفتاب می‌ایستاد یا راه میرفت او را سایه نبود چهارم آنکه با هر که آنحضرت راه میرفت هر چند او
بلندتر بود آنحضرت بقدر یک سر و گردن بلندتر مینمود پنجم آنکه پیوسته در آفتاب ابر بر سر مبارکش سایه میکرد
و با او حرکت میکرد ششم آنکه مرغی از بالای سر مبارکش پرواز نمیکرد و جانوری مانند مگس و پشه و غیر آنها بآنحضرت نمی

نشست هفتم آنکه از عقب سر میدید آنچه از پیش رو میدید هشتم آنکه خواب و بیداری او یکسان بود و خواب قوای
او را از ادراک معطل نمیکرد و سخن ملایکه را میشنید و دیگران نمیشنیدند و ملایکه را میدید و دیگران نمیدیدند و هرچه
در خاطرها میگذشت میدانست نهم آنکه هرگز بوی بد از بدن مبارکش نمیرسید دهم آنکه آب دهان مبارکش بهر جا که
می‌افکندند در آن برکت بهم میرسید و بر آن می‌افزود و بهر صاحب دردی که میمالید شفا می‌یافت و دست مبارکش
بهر طعامی که میرسانید در آن برکت بهم میرسید و از طعام قلیل جماعت کثیر را سیر میکرد چنانچه از بزغاله و یک صاع جو جابر
هفتصد نفر را سیر کرد یازدهم آنکه جمیع لغتها را میفهمید و بجمیع لغات سخن میگفت دوازدهم آنکه در میان کتف نقش مهر
موی سفید بهم رسیده بود که مانند آفتاب میدرخشید سیزدهم مهر نبوت بر پشت مبارکش نقش گرفته بود و نور آن
بر نور آفتاب زیادتی میکرد چهاردهم آنکه آب از میان انگشتانش جاری شد بقدری که جماعت کثیر سیراب شدند پانزدهم
آنکه [illegible] شانزدهم آنکه سنگریزه در دست حق پرستش تسبیح میگفت و مردم می‌شنیدند
هفدهم آنکه ختنه کرده و ناف بریده و پاک از آلایش خون و غیر آن متولد شد و در وقت ولادت از پا بر زمین
آمد نه از سر و چون بزمین آمد بوئی بهتر از بوی مشک از و لایح و فایح گردید و جهان را معطر کرد پس رو بکعبه بسجده
افتاد و چون سر از سجده برداشت دست بسوی آسمان بلند کرد و اقرار نمود بوحدانیت حق تعالی و رسالت خود پس
نوری از او ساطع شد که مشرق و مغرب عالم را روشن کرد هجدهم آنکه هرگز محتلم نشد و خواب شیطانی ندید
نوزدهم آنکه فضله که از آنحضرت جدا میشد بوی مشک از و جدا میشد می‌آمد و کسی او را نمیدید بلکه زمین مامور بود که
او را فرو برد بیستم آنکه هر چارپایی که آنحضرت بر آن سوار میشد پیر نمیشد بیست و یکم آنکه در قوت کسی با
آنحضرت مقاومت نمیتوانست کرد بیست و دوم آنکه جمیع مخلوقات رعایت حرمت آنحضرت میکردند که هر سنگ و
درخت که میگذشت خم میشدند برای تعظیم و بر آنحضرت سلام میکردند و در طفولیت ماه گهواره آنحضرت را می
جنبانید بیست و سیم آنکه اگر بر زمین نرم راه میرفت جای پایش نمی‌ماند و گاه بر سنگ سخت راه میرفت و اثر پایش
میماند بیست و چهارم آنکه حق تعالی از آنحضرت مهابتی در دلها افکنده بود که با آن تواضع و شکستگی و شفقت و رحمت
که داشت کسی بر روی مبارکش درست نظر نتوانست کرد و هر کافر و منافقی که آنحضرت را میدید از بیم بر خود میلرزید
و از دو ماه راه رعب در دلهای کافران اثر میکرد قسم دوم معجزات ولادت با سعادت آنحضرتست خاصه و
عامه بطرق متواتره روایت کرده‌اند که در شب میلاد کثیر الاسعاد آن جناب شیاطین را از صعود بآسمان منع

کردند و باین سبب شهب از آسمان ظاهر شد حتی آنکه مردم ترسیدند که قیامت برپا خواهد شد و علم کاهنان برطرف شد و سحر
ساحران ضعیف شد و هر بتی که در عالم بود برو در افتاد و طاق کسری که پادشاه عجم با نهایت استحکام بنا کرده بود
و هنوز بنا جدید بود لرزید و چهارده کنگره اش ریخت و از میانش شکست و تا زمین دو حصه شد و تا حال شکستگی تغیر آنها
ندارد و جسری که بر دجله بنا کرده بود خراب شد و آب در آن جاری گردید و دریاچه ساوه که آن را می پرستیدند خشک
شد و الحال بجای آن نمکیست که نزدیک کاشانست و آتشکده فارس که هزار سال بود که می پرستیدند در آن شب خاموش
شد و رودخانه ساوه که سالها خشک بود آب در آن جاری شد و نوری در آن شب از طرف حجاز ساطع شد و در
تمام عالم منتشر شد و تخت هر پادشاه سرنگون شد و جمیع پادشاهان در آن روز لال بودند و سخن نتوانستند گفت
و ملائکه مقربان و ارواح اصفیای پیغمبران در هنگام ولادت فخر السعادة آن منبع سعادات حاضر شدند
و رضوان خازن بهشت با حوریان نازل شدند و ابریقها و طشتها از طلا و نقره و زمرد بهشت حاضر کردند و برای
حضرت آمنه شربتها از بهشت آوردند که او نوشید و آنحضرت را بعد از ولادت با آبهای بهشت غسل دادند و از عطرهای
فردوس معطر کردند و مهر نبوت را بر پشت آنحضرت زدند که نقش گرفت و در حریر سفیدی که از بهشت
آورده بودند پیچیدند و او را بر جمیع روحانیان عرض کردند و جمیع ملائکه سموات بخدمت آنحضرت رسیدند
و بر او سلام کردند و در ساعت ولادت چهار رکن کعبه معظمه از زمین جدا شد و بجانب حجره مقدسه سجده نهاد
و غرایب ولادت و معجزاتی که در آن حالت و بعد از ایام نشو و نما ظاهر شد زیاده از حد عدد و احصاست و در
حیات القلوب مذکورست **قسم سوم** معجزاتیست که تعلق بامور سماویه و آثار علویه دارد و آن بسیارست
اول شق قمر حق تعالی فرموده است اقتربت الساعة وانشق القمر یعنی نزدیک شد قیامت
و شکافته شد ماه و اکثر مفسران گفته اند که این آیه وقتی نازل شد که قریش از آنحضرت معجزه طلب کردند و بقدرت
الهی دو نیم شد و چون اهل بلاد دیگر رسیدند ایشان نیز خبر دادند که ماه را در آن شب دیدیم که دو نیم شد و باز بهم پیوست
و بعضی روایت کرده اند که نیمی بر بام کعبه افتاد و نیم دیگر بر کوه ابوقبیس **دوم** رد کردن آفتاب
خاصه و عامه بسندهای معتبر بسیار از اسماء بنت عمیس و غیر او روایت کرده اند که روزی حضرت رسول صلعم حضرت
امیر المؤمنین ع را برای کاری فرستاده بود و بعد از آنکه حضرت رسول از نماز عصر فارغ شد حضرت امیر آمد
و حضرت رسول صلعم سر مبارک خود را در دامن آنحضرت گذاشت و خوابید در آنحال وحی بر آنحضرت نازل شد

تا آنکه نزدیک شد که آفتاب غروب کند و چون وحی منقطع شد حضرت فرمود یا علی نماز کرده گفت نه یا رسول الله نخواستم
سر مبارک ترا بر زمین گذارم پس حضرت دعا کرد که خداوندا که علی در طاعت تو و در طاعت رسول تو بود آفتاب را
بر آن برگردان اسماء گفت که والله دیدم که آفتاب برگشت و بلند شد و بجائی رسید که بر زمینها تابید و وقت
فضیلت عصر برگشت و حضرت نماز کرد پس باز آفتاب یکدفعه فرو رفت و مثل این معجزه از برای حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام بعد از وفات حضرت واقع شد **سیوم** ریختن ستارگان بسیار شهب در هنگام ولادت با سعادت
آنحضرت چنانکه مذکور شد **چهارم** نازل شدن مائده برای اهل بیت علیهم السلام از آسمان **پنجم** صواعق و عقوبات
که بر بعضی از دشمنان آنحضرت نازل شد **قسم چهارم** اطاعت جمادات و نباتات آنحضرت را و سایر آنچه در آنها ظاهر
شد از معجزات مانند ناله کردن چوب خرمائی که حضرت بر آن تکیه میداد چون منبر ساختند از مفارقت
آنحضرت و طلبیدن آنحضرت درخت را و اجابت کردن و آمدن بسوی آنحضرت و برگردیدن و رفتن بجای خود
آنحضرت و سبز شدن و میوه دادن درخت خشک شده در یک ساعت و سلام کردن درخت و سنگ بر آنحضرت
و کشتن درختان خرما برای سلمان و در یک ساعت بلند شدن و میوه دادن و فرو بردن زمین پاهای اسب سراقه را
و این قسم معجزه زیاده از حد و حصاست **قسم پنجم** سخن گفتن حیوانات با آنحضرت مانند سخن گفتن آهو و شتر و
گرگ و سوسمار و ناقه آنحضرت در شب عقبه و دلالت کردن شیر سفینه مولای آنحضرت بر راه و گواهی دادن
انواع حیوانات برسالت آنحضرت و ازین نوع بسیارست **قسم ششم** مستجاب شدن دعای آنحضرت
در زنده شدن مردگان و بینا شدن کوران و شفا یافتن بیماران و این نوع زیاده از آنست که حصر توان
کرد **قسم هفتم** استیلای آنحضرت بر دشمنان و دفع شر ایشان و نازل شدن ملائکه از آسمان برای یاری
آنحضرت چنانکه در جنگ بدر و احد و غیر آنها شد و آثار آن بر مردم ظاهر گردید **قسم هشتم** استیلای آنحضرت
بر شیاطین جنیان و ایمان آوردن بآنحضرت چنانچه در قرآن بیان شده و بآن ناطق است و در احادیث
بسیار وارد شده است و منع شیاطین از آسمان و دفع ایشان بشهب در کلام مجید مذکورست **قسم نهم**
خبر دادن از امور پنهان و امور آینده است مانند خبر دادن از دولت بنی امیه و آنکه ایشان هزار ماه پادشاهی
خواهند کرد و از دولت بنی عباس و مظلوم شدن اهل بیت رسالت علیهم السلام و شهید شدن امیر المؤمنین ع
و حسنین علیهما السلام و کیفیت شهادت هر یک و انقراض ملک پادشاهان عجم و بقای دولت نصاری

و خبر دادن از شهادت امام رضا علیه السلام و مدفون شدن آنحضرت در خراسان و خبر دادن از شهادت عمار
و دیگران و کیفیت آنها و جنگ کردن آنحضرت با عایشه و طلحه و زبیر و معاویه و با خوارج و خبر دادن از مظلوم شدن
ابوذر رضی الله عنه و بیرون کردن او از مدینه بلکه آنچه را اکثر اهل بیت و صحابه در وقت شهادت آنحضرت خبر داد و خبر دادن از
وفات نجاشی پادشاه حبشه در ساعت فوت او و از شهادت حضرت جعفر طیار رضی الله عنه و زید و عبدالله بن رواحه در
ساعت شهادة ایشان در جنگ تبوک و از شهادت حبیب بن عدی در مکه و از مالی که عباس در مکه پنهان کرده
بود و خبر دادن آنحضرت از آنچه منافقان در خانهای خود می گفتند و آنچه صحابه در خانهای خود میکردند و کم مردی
که نزد آنحضرت می آمد پیش از سخن گوینده حاجت ایشان را میفرمودند و کم سخنی از آنحضرت صادر میشد که از معجزه خالی
باشد و کسی که تفاصیل این معجزات را خواهد بکتاب حیات القلوب رجوع نماید ششم در بیان معراج حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و نصوص صریحه و قرآن مجید بر آن دلالت کرده است و از جمله ضروریات دین اسلام است
و منکر آن کافر است و خلافی که بعضی از قاصران کرده اند که در خواب یا بیداری و بروح تنها بود یا ببدن
و روح هر دو و بمسجد اقصی بود یا باسمان و بعضی از متاخرین متکلمین شیعه در ذکر بعضی از خلافها تبعیت ایشان
کرده اند یکی از دو جهة که مذکور شد و آنچه از آیات کریمه و احادیث متواتره خاصه و عامه ظاهر میشود آنست که حق تعالی
که حضرت رسول را در یک شب از مکه معظمه بسوی مسجد اقصی که در شام است برد و از آنجا باسمان تا سدرة المنتهی و
عرش اعلی سیر فرمود و عجایب خلق آسمانها را بآنحضرت نمود و رازهای نهانی و معارف نامتناهی بر آنحضرت القا نمود
و آنحضرت در بیت المعمور و تحت عرش الهی بعبادت حق تعالی قیام نمود و با ارواح انبیاء علیهم السلام با جساد
ایشان ملاقات کرد و داخل بهشت شد و منازل اهل بهشت را مشاهده نمود و احادیث متواتره خاصه و عامه دلالت
میکند برآنکه عروج آنحضرت ببدن بود نه بروح بی بدن و در بیداری نه در خواب و در میان علمای شیعه درین
معنی خلاف نبود چنانچه ابن بابویه و شیخ طوسی ره و غیر ایشان تصریح باین مراتب کرده اند و اتفاقی است
که معراج مشهور پیش از هجرت واقع شد و محتمل است که بعد از هجرت در مدینه طیبه نیز واقع شده باشد چنانچه جمعی
قایل شده اند که معراج مکرر واقع شد و ابن بابویه و صفار و دیگران بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده اند
که حق تعالی حضرت رسول را صد و بیست مرتبه باسمان برد و در هر مرتبه آنحضرت را در باب ولایت و امامت امیر
المؤمنین علیه السلام و سایر ائمه طاهرین ع زیاده از سایر فرایض تاکید و مبالغه نمود و از حضرت صادق علیه السلام

سو

منقولست که از ما نیست کسی که یکی از چهار چیز را انکار کند معراج و سؤال قبر و مخلوق شدن بهشت و دوزخ و شفاعت
و از حضرت امام رضا ع منقولست که هر که ایمان نیاورد بمعراج تکذیب کرده است حضرت رسول را هفتم در بیان
قلیلی از فضایل و مناقب آنحضرت باید دانست که آنحضرت مبعوث بود بر کافه بشر از عرب و عجم و جمیع آدمیان و
اجنه مبعوث بود و بر ایشان بنص قرآن و دین او ناسخ ادیان جمیع پیغمبرانست و آخر پیغمبرانست و بعد از آن پیغمبری
نخواهد بود و آنحضرت اشرف است از جمیع مخلوقات از ملائکه و جن و از حضرت امیر المؤمنین ع و سایر ائمه علیهم السلام
افضل بود و آنچه بعضی از غلات میگویند که حضرت امیر المؤمنین ع افضل از آنحضرت بود کفر است و آنحضرت مستجمع جمیع
صفات کمالیه بشری بود و یک معجزه عظیم از معجزات آنحضرت آن بود که در میان گروهی نشو و نما کرده که از
جمیع اخلاق حسنه عاری بودند و مدار ایشان بر عصبیت و عناد و فساد و نزاع و تغایر و تحاسد بود و در حج مانند
حیوانات عریان میشدند و بر دور کعبه دست بر هم میزدند و صفیر میکشیدند و در میجستند عبادت ایشان چنین بود
از این معلوم است که سایر اطوار ایشان چه خواهد بود و الحال که زیاده از هزار سال از بعثت آنحضرت گذشته است
و شریعت ایشان را طوعا او کرها باصلاح آورده است کسی که در صحرای مکه ایشان را مشاهده میکند میداند که مرتبه
پستی از انعام بدترند در میان چنین گروهی انجاب بهم رسید با جمیع اخلاق حسنه و اطوار حمیده از علم و حلم
و حیا و کرم و عفت و سخاوت و شجاعت و مروت و سایر صفات کمال که علمای خاصه و عامه کتابها درین باب
نوشته اند و عشری از عشار آنها احصا نکرده اند و بعجز اعتراف نموده اند و قلیلی از آن را در کتاب حیات القلوب
ایراد نموده ام و ایضا اجماع امامیه منعقد است بر آنکه پدران بزرگوار رسول ص همه مسلمان بودند تا آدم علیه السلام
بلکه همه انبیا یا اوصیا بوده اند و هیچیک کافر نبوده اند و آزر که کافر بود پدر حضرت ابراهیم نبود بلکه عموی او بود و
چون او را تربیت کرده بود او را پدر میگفت بلکه پدرش تارخ بود و مسلمان بود و احادیثی که دلالت بر خلاف
آن میکند محمول بر تقیه است و عبدالله و آمنه هر دو مسلمان بودند و عبدالمطلب از اوصیای حضرت ابراهیم بود
و هم چنین پدرانش تا حضرت اسمعیل همه اوصیا بودند و حضرت ابو طالب پدر حضرت امیر المؤمنین ع بعد از
عبدالمطلب وصی بود و هرگز بت نپرستیده بود و کافر نبود و لیکن ایمان خود را از برای مصلحة از قوم مخفی میداشت
که رعایت حضرت رسول ص برای او بکنند و اعانت آنحضرت بیشتر تواند کرد و وصایا و ودایع و کتب ابراهیم
و اسمعیل و سایر انبیا و اوصیا نزد او بود و بحضرت رسول ص وقت مردن تسلیم و در آن وقت اظهار اسلام نمود

لهذا در احادیث وارد شده است که مثل او مثل اصحاب کهف بود که ایمان را پنهان داشتند و کفر را ظاهر کردند برای تقیه
پس حق تعالی ثواب ایشان را مضاعف کردانید و در مضامین این احادیث متواتره از اهل بیت علیهم السلام وارد شده است
و اسلام ابو طالب و آبا و اجداد آنحضرت از ضروریات دین شیعه است و در احادیث معتبره وارد شده است که شیعه ما
نیست هر که باسلام ابو طالب قایل نباشد و باید که اعتقاد کرد که جدات آنحضرت و مادران ائمه علیهم السلام همه
عفایف و نجیبات و مکرمات بوده اند و آلوده بهیچ نبوده اند و در هنگامی که نطفهٔ ایشان با آبای ایشان در رحم آنها
قرار گرفته مسلمان بوده اند اما لازم نیست که همیشه مسلمان باشند مادر شهربانو مادر علی بن الحسین علیهما السلام و مادر
اکثر ائمه علیهم السلام که کنیزان بوده اند زیرا که در وقت کفر نطفهٔ ایشان در رحم اینها نبود بخلاف پدران و اجداد ایشان
چون پیوسته نطفه‌های ایشان بود باید که هرگز کافر نبوده باشند و مضامین از ادلهٔ عقلیه و نقلیه ظاهر [illegible]
اما اکثر متفطن و متعرض نشده اند و هو الموفق **هشتم** خلافست که آیا آنحضرت بر ملائکه مبعوث بود یا نه و توقف
اولیست اما از احادیث بسیار ظاهر میشود که میثاق ولایت آنحضرت و اهل بیت او را از جمیع ملائکه گرفته اند
و جمیع ملائکه مطیع و منقاد ایشان اند و ملائکه از نور مقدس ایشان تنزیه و تقدیس و تسبیح حق تعالی آموختند
و هیچ ملکی برای امری بزمین نمی آید مگر آنکه اول بخدمت امام می آید و بعد از آن پی آن کار میرود و جبرئیل
بی رخصت داخل خانهٔ حضرت رسول نشد و چون داخل میشد مانند بندگان با ادب بخدمت آنحضرت می نشست
نهم خلافست که حضرت رسالت پیش از بعثت آیا بشریعتی عمل میکرد یا نه بعضی بر آنند که بشریعتی عمل میکرد
بعضی بر آنند که بشریعتی متعبد بود و بعضی گفته اند نبود و بعضی توقف کرده اند و فرقهٔ دویم نیز خلاف کرده اند بشرع
حضرت عمل میکرد و بعضی گفته اند بشریعت ابراهیم ع و بعضی بشرایع موسی و بعضی بشرع عیسی ع و بعضی بهمه شرایع
و حق نزد فقیر آنست که قبل از بعثت آنحضرت و بعد بهیچ شرعی غیر شرع خود عمل نمینمود و شریعت آنحضرت ناسخ
جمیع شرایع بود و لهذا آنچه از آنحضرت سؤال میکردند تا وحی نازل نمیشد جواب نمیفرمود و هرگز در هیچ امری متمسک
بکتب سابقه نمیکرد و حکم سنگسار زناکار جز از تورات نیاورد برای اتمام حجت بر یهود و تکذیب قول ایشان
و اظهار علم خود بکتب ایشان و آیاتی که اشعار بر متابعت انبیا دارد محمول بر اصول دینست که متفق علیه جمیع
انبیا اند یا بر موافقت ایشان در تبلیغ رسالت و صبر بر تحمل مشاق است و آنچه پیش از بعثت مدلول اخبار و ادلهٔ
عقلیه یا آیات است که آنحضرت اهتمام در عبادات و تتبع مکارم اخلاق و اجتناب از محرمات و مساوی آن

زیاده از همه کس پیغمبر بود چون تواند بود که سایر خلق در چهل سال مکلف باشند و عبادت حق تعالی کنند و اشرف
مخلوقات چهل سال مطلق بعبادتی ننموده باشد و راه دین خود را نداند با آنکه منقولست که آنحضرت انواع
عبادات میکرد و مکرر حج پیش از هجرت پنهان بجا آورد و آداب حسنه از تسمیه و تحمید و تسلیم و ترک محرمات
و مکروهات و روزه و انواع عبادات از آنحضرت صادر میشد و نمیتواند بود که اینها بمتابعت شریعت دیگران
باشد بچندین وجه **اول** آنکه اگر متابعت شریعت پیغمبر دیگر نماید رعیت او خواهد بود و باید که آن پیغمبر افضل از او باشد
و این خلاف ضرورت دین است **دویم** آنکه شریعت آنحضرت را بایست بداند که بشرع او عمل کند اگر بوحی دانست
پس پیغمبر خواهد بود و عمل بشرع خود کرده خواهد بود که موافق شرع پیغمبر دیگر باشد و اگر بغیر وحی دانست
پس بایست که از علمای آن ملت اخذ کرده باشد و از جملهٔ معجزات آنحضرت آن بود که خط و سواد نداشت
و با علمای اهل کتاب معاشرت نکرد و قصص انبیا را بنحوی که در کتب ایشان بود بیان کرد پس چگونه از ایشان
گرفت و ایضا اکثر علمای اهل کتاب در آن عصر فاسق و فاجر بودند چگونه اعتماد بگفتهٔ ایشان میتوانست کرد
سیوم آنکه در احادیث بسیار وارد شده است که هیچ زمان از حجت خدا خالی نمیباشد اگر حضرت رسالت در ابتدای
تکلیف پیغمبر نبود بایست یا وصی حضرت عیسی یا وصی حضرت ابراهیم ع متبع نماید و با او ایمان بیاورد و تابع او
گردد و بایست این معنی را اکثر اهل کتاب بدانند و نقل کنند قطع نظر از آنکه لازم می آید که آنحضرت مرتبه اش پست تر
از آن وصی باشد و از فضیلت آنحضرت بر سایر خلق ضروری دین اسلامست پس گوییم که پیغمبری آنحضرت همیشه بود و
پیوسته بوحی و الهام الهی و شریعت خود عمل مینمود و لیکن بعد از چهل سال رسول شد و مامور گردید که مردم را بسوی خدا
دعوت نماید بچندین وجه **اول** آنکه عامه و خاصه از آنحضرت روایت کرده اند که فرمود که من پیغمبر بودم
در وقتی که آدم میان آب و گل بود و احادیث بسیار وارد شده است که روح آنحضرت را در عالم ارواح
بر ارواح انبیا مبعوث گردانید و همه بآنحضرت ایمان آوردند و ملائکه تسبیح و تقدیس الهی را از ارواح مقدسه
او و اهل بیت او آموختند **دویم** آنکه حضرت امیر المؤمنین ع در خطبهٔ قاصعه فرمود که حق تعالی مقرون گردانید
بپیغمبری خود در هنگامی که او را از شیر باز گرفته بود بزرگترین ملکی را از ملائکهٔ خود که دلالت کند
او را براه مکارم افعال و محاسن اخلاق اهل عالم در شب و روز و همین است معنی پیغمبری و معلوم شد که شرایع
دین خود را از ملک فرا میگرفت **سیوم** آنکه در احادیث صحیحه وارد شده است که حق تعالی حضرت ابراهیم را

بنده خاص خود کرده‌اند پیش از آنکه او را پیغمبر کرداند و پیغمبر کرده‌اند او را پیش از آنکه رسول کرداند و رسول کرده‌اند او را
پیش از آنکه او را خلیل کرداند و خلیل کرده‌اند او را پیش از آنکه امام کرداند و در حدیث صحیح وارد شده است که نبی آنست که در
خواب می‌بیند مانند خواب ابراهیم و مانند آنچه می‌دید رسول خدا صلی الله علیه و آله از اسباب پیغمبری پیش از آنکه جبرئیل
وحی بیاورد از برای او رسالت پس معلوم شد که پیغمبری قبل از رسالت بوده است چهارم در اخبار صحیحه بسیار وارد شده است
که رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام از اول تا آخر مؤید بروح القدس که ایشان را تعلیم می‌نماید و از سهو و خطا
و نسیان نگاه میدارد پنجم بنص قرآن و احادیث متواتره معلوم شده است که حضرت رسول افضل انبیاست
و هر فضیلتی و کرامتی که بهر پیغمبری داده‌اند بآنحضرت زیاده از آن عطا کرده‌اند پس چون تواند بود که حضرت
تواند که عیسی در گهواره پیغمبر باشد و حضرت یحیی در سن صبا بشرف نبوت فایز گردد و حضرت رسالت پناه
چهل سال جاهل از خلعت نبوت نپوشد و ایضا در احادیث بسیار وارد شده است که از ائمه در وقت طفولیت
بلکه در هنگام ولادت آثار علم و کمال ظاهر شده و حضرت قائم علیه السلام در کودکی در دامان پدر مسائل
مشکله غامضه جواب فرموده و حضرت جواد علیه السلام در سن نه سالگی در سه روز سی هزار مسئله غریبه کلامیه را
بیان شافی نمود چون تواند که حضرت رسالت از ایشان کمتر باشد ششم خلافست که حق تعالی آنحضرت را
چرا امی نامیده اکثر گفته‌اند که برای آن بود که آنحضرت خط و سواد نداشت و در اخبار وارد شده است
که نسبت بام القری که مکه مشرفه است و آورده‌اند است و این خلافی نیست که آنحضرت پیش از بعثت تعلم خط
و سواد از کسی ننموده بود چنانچه بنص قرآن بر آن دلالة کرده است و خلاف در اینست که آیا بعد از بعثت
میتوانست خواند و نوشت یا نه و حق آنست که قادر بود بر خواندن و نوشتن چنانچه بوحی الهی همه چیز میدانست
و بقدرت الهی که کارهائی که دیگران از آن عاجز بودند میتوانست اما از برای مصلحتی خود نمی‌نوشت و وحی را
دیگران می‌نوشتند و غالب اوقات دیگران را امر بخواندن نامها میفرمود و از حضرت صادق منقولست
که حضرت رسول نامه را میخواند و نمی‌نوشت و بسند معتبر منقولست که شخصی از حضرت امام محمد باقر پرسید
که چرا حضرت رسول را امی نامیده‌اند حضرت فرمود که سنیان چه میگویند گفت میگویند زیرا که نمی‌نوشت
چیزی نوشت فرمود دروغ میگویند لعنت خدا بر ایشان باد والله که آنحضرت مینوشت و میخواند بهفتاد و
و سه زبان بلکه خدا او را امی نامید برای آنکه از اهل مکه است و مکه ام القری است یازدهم

آنحضرت را خصایص بسیار بود که دیگران در آنها با حضرت شریک نبودند اول آنکه نماز شب و نماز وتر بر آنحضرت واجب بود
دویم قربانی کردن بر آنحضرت واجب بود سیوم بعضی گفته‌اند که مسواک بر آنحضرت واجب بود چهارم هر بدی که
می‌دید بایست البته انکار کند پنجم مشورت کردن با صحابه بعضی گفته‌اند بر آنحضرت واجب بود ششم مخیر کردن این
زنان که در کتاب مذکورست هفتم حرام بودن زکوة واجب بر او و بر اهل بیت او و در حرمت زکوة
سنت و تصدقات سنت خلافست هشتم واجب بودن ادای دین کسی که بمیرد و فقیر باشد نهم آنکه گفته‌اند که
آنحضرت سیر و پیاز و سیر منفر بود و بعضی گفته‌اند که حرام بود بر آنحضرت دهم آنکه بر پهلو تکیه کرده طعام میل نفرموده
و بعضی گفته‌اند بر آنحضرت حرام بود یازدهم بعضی گفته‌اند خط نوشتن و شعر گفتن بر آنحضرت حرام بود و ثابت نیست
دوازدهم وصال در روزه برای آنحضرت جایز بود و بر دیگران حرام است و وصال آنست که دو روز روزه بدارند
و در میان افطار نکنند یا افطار را تا سحر تاخیر نمایند یا بقصد سیزدهم بر آنحضرت زیاده از چهار زن بعقد دایم جایز بود
و بر دیگران حرامست چهاردهم بر آنحضرت حلال است زنی که خود را بآنحضرت ببخشد بدون عقد و مهر پانزدهم آنکه
نکاح زنان و خواه نکرده باشد در حال حیات آنحضرت و بعد از وفات بر دیگران حرام بود شانزدهم حرام بود که آن
حضرت را نام کنند که یا محمد و یا احمد گویند و حق تعالی نیز در قرآن در هیچ موضع آنحضرت را نام ندا نفرموده است
بلکه یا ایها النبی و یا ایها الرسول و یا ایها المزمل و یا ایها المدثر فرموده هفدهم حرام بودن مردم را که صدا را در سخن
بلندتر از صدای آنحضرت کنند هجدهم حرام بود که از پشت حجرها آنحضرت را ندا کنند و خصایص بسیار ذکر کرده‌اند
که اکثر آنها نزد فقیر ثابت نیست و ذکر آنها مناسب این رساله نبود حواله بکتاب حیات القلوب نمود باب
پنجم و مراد از امام کسیست که مقتدا و پیشوای امت باشد در جمیع امور دنیا و دین بنحوی که پیغمبر میکرد
بنیابت و جانشینی پیغمبر نه بر سبیل استقلال و چند مقصد است مقصد اول در وجوب نصب امام است بدانکه امت
خلاف کرده‌اند در آنکه امام یعنی که مذکور شد نصب کردن او ضرور و واجب است یا نه و بر تقدیر وجوب بر
حق تعالی واجب است یا بر امت ایضا خلافست که عقل حکم میکند بوجوبش یا بشرع معلوم شده است و ذکر دلایل
ایشان ثمره ندارد و آنچه فرقه ناجیه امامیه بر آن اتفاق کرده‌اند آنست که واجبست بر پروردگار عالم عقلا
و سمعا نصب کردن امام اما عقلا بچندین وجه اول آنکه هر دلیلی که دلالت بر وجوب فرستادن پیغمبران
میکند دلالت بر نصب امام میکند چه معلوم است که مردم را در انتظام امور دین و دنیای ایشان ناچار است

از زمینی که سرکرده و در امور مختلفه ایشان را براه راست هدایت نماید و در رفع مخاصمه و مجادله و منازعه و مبالغه ایشان که البته ضرور
در معاملات و معاشرت ایشان رو میدهد بر وجه حق و صواب از ایشان بکند و همه عقول بر این معنی مفطورند و چنین کسی
نبی است یا امام که جانشین اوست خصوصا بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که خاتم پیغمبرانست و بعد از او امید
بعثت پیغمبری نیست دویم آنکه نصب امام لطفست و لطف بر خدا عقلا واجب و شکی نیست که اصلح بحال عباد در جمیع
احوال و ازمان وجود رئیس و حاکمیت علی الاطلاق که اختیار دین و دنیای ایشان بدست او باشد و چنین رئیسی
پیغمبر است یا امام و در زمانی که پیغمبر نباشد منحصر است در امام سیوم آنکه چون بعثت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
مخصوص زمان آنحضرت نبود بلکه مبعوث بر کافه خلق تا روز قیامت و از برای ایشان کتابی آورده و شریعتی از
جانب خدا مقرر ساخته و آداب و سنن در هر امری حتی خوردن و آشامیدن و جماع کردن و بیت الخلا رفتن از برای
ایشان مقرر کرده و در فرایض و مواریث و قضایا و معاملات و احکام و قضیه خود حق بوحی الهی مقرر نموده و مدت
بعثت آنحضرت مدت قلیلی بود و در آن مدت جمع قلیلی ظاهرا اذعان کرده اند که اکثر آنها در باطن منافق بودند
پس هیچ عاقلی تجویز آن نمیکند که خدا و رسول چنین امر عظیمی را ناتمام بگذارند و حافظی را برای این ملت و شریعت
و کتاب و سنت که معصوم و مامون از کذب و سهو و تغییر و تبدیل باشد مقرر نکنند و کتاب مجمل غامض و
وجوه و معانی در میان ایشان بگذارند که هنوز آن کتاب جمع و ترتیب نیافته باشد و آنچه در میان باشد
در غایت اجمال باشد و هر کس بنحوی فهمد و مفسری از برای آن تعیین ننمایند با آنکه هر یک از احکام ضروریه
در ظاهر آن نباشد و احادیث و سنت در نهایت اختلاف و تشویش باشد صاحب اختیار است کردند و کلمات
چند که هر یک انواع اغراض فاسده داشته باشند صاحب اختیار است کردند که هر باطلی که خواهند برای خود تعیین
نمایند و آن باطل جاهل هر امری رو دهد صحابه را جمع نماید و خود مانند خر در گل مانده باشد و از این و از آن
بپرسد با مقتضای اغراض فاسده خود یکی را ترجیح دهد هر که بهره قلیلی از عقل داشته باشد چنین امر شنیعی را بخدا
و رسول روا ندارد خداوندی با آن لطف و رحمت نسبت بعباد خصوصا این امت و پیغمبری با آن مهربانی
و شفقت در حق امت چگونه راضی باین حیرت و ضلالت امت شوند پیغمبر بزرگواری که آن آزارها
ببدن شریف و نفس لطیف خود برای هدایت امت قرار داد چون شد که یکمرتبه دست از ایشان بردارد
رئیس دهقانی که در دهی بهم میرسد برای شفقت رعیت خود و مزارع خود یک کسی را تعیین می نماید

دیگر

و پیغمبر آخر الزمان از دنیا میرود و برای دین و ملت و کتاب و سنت و رعیت و امت خود کسی تعیین نمیکند و اگر در چنین
با عقل حکم نکند در هیچ بدیهی حکم نخواهد کرد چهارم آنکه مخالفان نیز معترفند که عادت مقرره حق تعالی در جمیع
انبیا علیهم السلام از آدم تا خاتم آن بود تا خلیفه برای ایشان تعیین نمی نمود ایشان را از دنیا رحلت نمیفرمود و سنت
حضرت رسول ص در جمیع غزوات و سفرهای جزئی که آنحضرت از مدینه مشرفه سفر نمود آن بود که تعیین رئیس و خلیفه
میفرمود و در جمیع بلاد و قرای اسلام نیز البته حاکمی نصب میفرمود و امر ایشان را بخود نمیگذاشت پس چون در این
مفارقت کبری و سفر بی انتها چگونه ایشان را مهمل و امور ایشان را معطل میگذاشت پنجم آنکه رتبه امامت چنانچه
دانستی نظیر منصب جلیل نبوتست اگر امام را مردم اختیار توانند کرد باید که نبی را نیز مردم اختیار توانند کرد و عقلا فی
صاحب تدبیر بسیار است که کسی از برای نسق قریه یا حکومتی تعیین می نماید و در اندک وقتی ظاهر میشود که خطا کرده اند
و تغییر میدهند پس ریاست دین و دنیای عامه خلق چگونه بعقول مردم واگذارند و ایضا عصمت در آن شرطست چنانچه
معلوم خواهد شد و کسی بغیر حق تعالی بر آن مطلع نمیتواند شد و ادله عقلیه در این باب بسیار است و این رساله گنجایش
ذکر آنها ندارد و اما آیاتی که دلالت میکند بر آنکه امام از جانب حق تعالی منصوب است بسیار است و در این رساله بچند آیه اکتفا
می نمائیم اول آیه وافی هدایه اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي یعنی امروز کامل
کردانیدم از برای شما دین شما را و تمام کردانیدم بر شما نعمت خود را و شکی نیست در آنکه امامت از معظم ارکان
دینست و هیچ نعمتی برای صلاح دین و دنیای امت اعظم از امام نیست پس باید که حق تعالی نصب امام برای امت
با آنکه احادیث مستفیضه از طرق خاصه و عامه وارد شده است که این آیه شریفه بعد از نصب امیر المؤمنین ع در غدیر خم نازل شد
دویم آیه کریمه وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ
قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ
بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ مفسران خاصه و عامه گفته اند که یعنی کفار قریش گفتند
که چرا فرستاده نشد این قرآن بر مرد عظیم از اهل مکه و طایف مانند ولید بن مغیره در مکه بود و عروه بن مسعود که در
طایف بود که ایشان اموال و باغات بسیار داشتند حق تعالی در رد قول باطل ایشان فرمود که آیا ایشان قسمت
می کنند رحمت پروردگار را یعنی پیغمبری را بهر کس که خواهند میدهند ما قسمت کردیم میان ایشان معیشت ایشان را
در زندگانی دنیا و بعضی را بلندتر کردیم از بعضی بحسب دنیا بدرجات بسیار تا آنکه بگیرد محتاج باشند و بعضی از

ایشان بعضی را انکارهای خود دهانند و باین سبب احوال عالم منتظم گردد و حال آنکه رحمت پروردگار تو بهتر است
از آنچه ایشان جمع می‌کنند از اموال فانیه دنیا یعنی هرگاه ما قسمت اموال که و زخارف دنیا را که نزد ما قدری ندارد
بایشان نگذاریم بلکه خود تقسیم کنیم پس چگونه قسمت نبوت را با ایشان تفویض کنیم یا رتبه امامت را با ایشان گذاریم و هرگاه
دانستی که مرتبه امامت نظیر درجه نبوتست و بعد از نبوت هیچ رحمتی و نعمتی با امامت نمیرسد پس باید که از اختیار مردم
نگذارد و خود نصب و تعیین نماید و این معنی بنهایت وضوح دارد و این آیات کریمه اگر پرده تعصب و عناد دیده بصیرت
دیده مخالفان نپوشانده **سیوم** حق تعالی میفرماید که وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ
الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ یعنی پروردگار تو می‌آفریند هرچه را میخواهد و برمیگزیند هرکه را اختیار
میخواهد نبوده است ایشان را اختیار منزه است خدا از شریکان از آنچه ایشان شریک او میگردانند و دلالت
این آیه نیز ظاهر است بر آنکه برگزیننده برای امور دین و دنیا خداست نه خلق و مفسران عامه روایت کرده‌اند
که این آیه در رد آنها نازل شده که گفته‌اند اجر اختیار پیغمبر را به دیگران نداد **چهارم** آیات بسیار هست که دلالت میکنند
بر آنکه خدا همه چیز را در قرآن مجید بیان فرموده است مثل مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ یعنی تقصیر نکرده‌ایم در کتاب
از هیچ چیز وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا و هر چیز را تفصیل داده‌ایم تفصیل دادنی وَلَا رَطْبٍ وَلَا
يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ و هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه در کتاب ظاهر کننده هست پس حق تعالی که
همه چیز را در قرآن مجید بیان فرموده چون تواند بود که تعیین امام که اهم امور است بیان نفرموده باشد **پنجم**
حق تعالی فرموده است که أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ یعنی اطاعت کنید خدا را
و اطاعت کنید رسول را و آنها را که صاحبان امرند از شما و چنانکه اطاعت خدا و رسول عام است باید که اطاعت اولو الامر
نیز عام باشد و معلوم است که حق تعالی امر نکند که مردم در همه امور اطاعت امری و صاحب حکمی بکنند پس باید که
اولو الامر نیز مثل رسول باشند در آنکه خطا و غلط و دروغ و گناه و سهو از او صادر نشود و الا لازم آید که حق تعالی
مردم را امر کند بچیزی چند که از آنها نهی کرده است و چنین کسی امام است که حق تعالی نصب کرده است و معصوم است
و باتفاق غیر ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم صاحب این مرتبه نبوده‌اند **ششم** در بیان شرایط امامت است نزد
متکلمین و مشهور آنست که در آن سه شرط معتبر است **اول** آنکه باید افضل باشد از همه امت در جمیع جهات خصوصا
در علم و الا تفضیل مفضول و ترجیح مرجوح لازم آید و آن بحکم عقل قبیح است و ایضا حق تعالی میفرماید أَفَمَنْ يَهْدِي

إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ یعنی آیا کسی که هدایت
میکند بسوی حق سزاوارتر است باینکه مردم پیروی او کنند یا کسی که خود هم نمیتواند هدایت یافت مگر آنکه دیگری او را هدایت کند
پس چه میشود شما را که نمی‌فهمید و چگونه حکم می‌کنید بتجویز عدم افضلیت امام و باز فرموده است هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ
يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ یعنی آیا مساوی میباشند با هم آنها که صاحب علم و دانائی‌اند و آنها که صاحب
علم نیستند متذکر نمیشود این امر مگر صاحبان عقلها و ایضا فرموده است فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ
یعنی سؤال کنید از اهل علم یا اهل قرآن اگر نمیدانید و چون حق تعالی بملائکه وحی کرد که إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً
یعنی من میخواهم در زمین خلیفه و جانشین قرار دهم ملائکه گفتند آیا قرار میدهی در زمین کسی را که فساد کند در زمین و بریزد
خونهای مردم را و ما تسبیح و تقدیس میکنیم ترا حق تعالی فرمود من میدانم چیزی را که شما نمیدانید پس حقتعالی اسماء را تعلیم آدم
و بآن حجت بر ملائکه تمام کرد که او از شما اعلم است بخلافت سزاوارتر است پس معلوم شد که اعلم بودن موجب استحقاق خلافت
و ایضا چون بنی اسرائیل قبول پادشاهی طالوت نمیکردند حق تعالی فرمود که او را تفضیل داده‌ام بزیادتی علم و جسم پس معلوم شد
که مناط ریاست و پادشاهی زیادتی علم و شجاعت چه ظاهر است که زیادتی جسم قوت و شجاعت نه بزرگی بدنست
دوم از شرایط امامت عصمت است و اجماع علمای امامیه منعقد است بر آنکه امام نیز مثل پیغمبر معصوم است از اول عمر تا آخر عمر از
جمیع گناهان کبیره و صغیره و احادیث متواتره باین مضمون وارد شده است و ایضا امام امین حق تعالی است بر دین و دنیای
مردم هرگاه خود در احکام الهی خیانت کند کی قابل امامت خواهد بود بلکه محل ملامت خواهد بود بقول حق تعالی
أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ یعنی امر میکنید مردم را
بنیکی و فراموش می‌کنید نفسهای خود را با آنکه کتاب خدا را میخوانید آیا عقل ندارید و قباحت این امر نمی‌فهمید
و باز فرموده است ای گروه مؤمنان چرا میگوئید چیزی را که نمیکنید خدا بسیار دشمن میدارد که بگوئید چیزی را که نکنید
و معلوم است که کسی که مستحق این ملامتها باشد قابل امامت و پیغمبری نیست و ایضا چون حق تعالی خطاب کرد بحضرت
ابراهیم علیه السلام که من گردانیده‌ام ترا امام از برای مردم حضرت خلیل از بس عطای جلیل بسیار شد و از برای فرزندان
خود طلب کرد و گفت از ذریت من نیز امامان قرار ده حق تعالی فرمود لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ یعنی نمیرسد
عهد امامت بظالمان و هر صاحب معصیتی ستمکار است بر نفس خود و در هر وقت از اوقات عمر خود که معصیت کند بر او
صادق خواهد بود که عهد امامت باو نمیرسد و ایضا عمده فایده در نصب امام آنست که حافظ ناموس شریعت بکند و حافظ

شرایط باشد هر گاه معصیت و خطا بر او روا باشد امام دیگر باید که او را از معصیت منع نماید و خطایی که از و صادر گردد
او ظاهر سازد پس او امام کل خواهد بود نه اول و ایضا ثابت است و واجبست که اطاعت او بکنند در قول و فعل چنانچه در آیه اولی الامر
معلوم شد پس اگر اطاعت بکنند بگناه باید هم حرام و واجب باشد و هم حرام و ایضا نهی از منکر بر ایشان واجبست و اگر بکنند
مخالفت با اطاعت و رعایت امام دارد و اگر نکنند ترک واجب کرده خواهند بود و اگر وجوب اطاعت در غیر حرام باشد
پس باید غیر از امام دیگری باشد که حلال و حرام را از و اخذ کنند پس محتاج بدو امام خواهد بود و اگر او هم امام باشد
پس محتاج بامام دیگر خواهد بود پس یا تسلسل لازم آید یا منتهی شود بامام معصوم و این دلیل بچند دلیل دیگر در دو لمعه از تأمل
معلوم میشود **سیوم** از شرایط امامت نزد امامیه هاشمی بودن امام است و آن منصوصی که بخصوص هر یک از ائمه
علیهم السلام وارد شده است معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی و سنیان بهیچ یک از این سه شرط قایل نشده اند و این صفت را
متکلمان ذکر کرده اند و گفته اند باید صفاتی که در پیغمبر مذکور شد در ان باشد با آنکه شبهه در نسبش نباشد و پدرانش
و مادرانش غیر عفیفه نباشند و از عیوبی که موجب تنفر خلق است مبرا باشد مانند خوره و پیسی و کوری و گنگی و درشتخویی
و کج خلقی و بخل و دنائت نفس و دنائت صنعت مانند جولایی و حجامی و بقالی که دلالت کند بر ضعف عقل و مثال اینها
و سلطان المحققین نصیر الملة و الدین در بعضی از رسایل گفته است که در امام هشت شرط معتبر است **اول** معصوم بودن
از گناهان صغیره و کبیره و معنی که مذکور شد **دویم** آنکه عالم باشد بهر چه در امامت بآن محتاج است از علوم دینی
و دنیوی مثل احکام شرعیه و سیاسات مدنیه و آداب جنگ و دفع دشمنان دین و دفع شبهات ایشان زیرا که غرض
امامت بدون اینها حاصل نمیشود **سیوم** شجاعت برای دفع فتنه‌ها و برانداختن اهل باطل و غالب گردانیدن دین حق
زیرا که اگر او بگریزد شکست در دین و ضرر عظیم بدین میرسد بخلاف گریختن بعضی از رعایا **چهارم** آنکه در جمیع صفات کمال
مانند شجاعت و سخاوت و مروت و کرم و علم و هر چه از صفات کمال باشد از همه رعیت خود کاملتر باشد و الا
تفضیل مفضول لازم آید و آن قبیح است عقلا **پنجم** آنکه پاک باشد از عیوبی که باعث نفرت مردم گردد خواه در
خلقت مانند کوری و خوره و پیسی و خواه در خلق مانند بخل و حرص و کج خلقی و خواه در اصل مانند دنائت نسب و ولد الزنا
بودن و تهمت در نسب او یا در پدران او و خواه در فرع مانند صنعتهای پست و افعال رکیکه زیرا که اینها منافات
با لطف دارند **ششم** آنکه قرب و منزلت او نزد حق تعالی از همه کس بیشتر باشد **هفتم** آنکه معجزها از و ظاهر شود
که دیگران از ان عاجز باشند تا آنکه در وقت ضرورت دلیل حقیقت او باشد **هشتم** آنکه امامت او عام باشد

و امامت منحصر در او باشد و الا موجب فساد میان رعیت باشد و اثبات این مدعی باجماع و احادیث متواتره اولیست **مقصد**
سیوم در بیان صفات و خصایص امام است که از احادیث معتبره ظاهر میشود و آنها در احادیث بسیار است و در حیات
القلوب مذکور است و در این رساله بعضی را ایراد مینماییم کلینی بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که
امام را ده علامت است پاکیزه و ناف بریده و ختنه کرده از مادر متولد میشود و چون از شکم مادر بزیر می آید دستها را بر زمین
میگذارد و صدا بشهادتین بلند میکند و محتلم نمیشود و جنابت در او بهم نمیرسد و دیده اش بخواب میرود و دلش
بخواب نمیرود و بعضی آنچه واقع میشود در احوال بیداند و خمیازه و کش کشی نمیکند و از پشت سر می بیند چنانچه از پیش رو می بیند
و فضله که از و جدا میشود بوی مشک از و می آید و زمین را که موکل کرده است که او را بپوشاند و فرو برد و چون زره حضرت
رسول را بپوشد خواه دراز و خواه کوتاه یک شبر از قامتش درست می آید و هر کس دیگر بپوشد خواه دراز و خواه کوتاه
یک شبر از قامتش زیاد می آید و ملک با او سخن میگوید تا آخر ایام عمرش و ابن بابویه از حضرت امام رضا علیه السلام
روایت کرده است که امام داناترین مردم است در حکمت و علم به حقایق امور از همه و زاهدترین است و پرهیزکارتر و بردبارتر
و سخی تر و شجاع تر از همه کس است و عبادتش از همه بیشتر است و سایه ندارد و شاید مراد آن باشد که گاهی چنین است
و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که دائم بود و بول و غایط او را کسی نمی بیند و زمین موکلست از آنچه که از و بیرون
می آید و بر مردم ظاهر نشود و بویش از مشک خوشتر است و اولیست بمردم از جان ایشان که باید مقدم دارند از
خود و بایست جان خود را فدای او کنند با آنکه مردم بی اختیار انجالشان النسبت باو بهم میرسانند و مشفق تر و
مهربانتر است بر ایشان از پدران و مادران ایشان و تواضع و فروتنی او از همه کس بیشتر است و آنچه مردم را بآن
امر میکند خود زیاده از دیگران بآن عمل مینماید و آنچه مردم را از ان نهی میکند بیش از دیگران اهتمام در ترک
آن میفرماید و دعای او مستجابست حتی آنکه اگر بر سنگی دعا کند هر آینه بدو نیم میشود و حربها و اسلحه حضرت رسول
نزد او است خصوصا شمشیر ذوالفقار که از آسمان بزیر آمده و نزد او نامه ایست که نامهای شیعیان اهل بیت
تا روز قیامت در ان نوشته و نامه دیگر نزد او هست که نامهای دشمنان ایشان تا روز قیامت در ان نوشته است
و نزد امام میباشد جامعه و ان نامه ایست که طول آن هفتاد ذرع است در عرض پوست گوسفند و چون پیچیده میشود
بکلفتی ران شتر میشود و در آن نوشته است هر حکمی که فرزند آدم بآن محتاج میشود و نزد او میباشد جفر بزرگتر و
جفر کوچکتر یکی از پوست بز است و دیگری از پوست گوسفند و در آنها احکام حدود و غیر آن است حتی ارش خدش